تکشماره ۱۰ ریال

# توفیق

۱ـ « جرج براون معاون حزب کارگر انگلستان به گلداما یر گفت: چطوری خوشگله ؟ »
۲ـ موشه دایان گفت ما طالب صلحیم .
۳ـ « جرج براون گفت انگلستان حامی اعراب است »
ـ جراید

کاکا ـ دنیائی که صلح طلبش این باشه، طرفدار اعرابش هم تو ـ خوشگلش هم بهتر از این نمیشه !!





در حاشیهٔ مسافرت نخست‌وزیر به استان سیستان و بلوچستان
سیستانی — بیای بریم نخست وزیر رو ببینیم !
بلوچستانی — توهم دل خوشی داری‌ها آخه نخست‌وزیر مگه واسه آدم نون و آب میشه ؟

خط کمربندی «مرشد»

می‌مانم که این خط کمربندی چیست؟
یکمی گر از این خطوط راضی دیدی

خلقی که از آن همگی راضی نیست
در بده‌شان بدهکه بنداو کیست؟

شناخته شدیم .
— عضو شدن در این حزب نشانهٔ علاقهٔ کامل به مسکیه !
— ولی بعضی وقت‌ها موافقتهٔ کامل به‌ پیامیه !

* * *

کتاب : آقجه‌ات را تنده باید بدانی را خوانده ؟
احتیاجی به خواندنش نیست . خودم خوب میدونم که گردش براست قدغنه ، گردش بچپ قدغنه ، پارک کردن ممنوعه ، دور زدن قدغنه ، سبقت‌گرفتن جریمه داره ، عقب اومدن زندانی داره ، سرعت قدغنه ، سبقت ممنوعه ، تقب ماندن قدغنه ، خلاصه — یدن رال نشستن تحریم داره !

* * *

— من هر وقت خدمتتون میرسم واقعاً کسب افتخار میکنم .
— اگه بازهم وارض جدید «کسب» که شهرآوری وضع کرده اطلاع داشتی این یک «کسب» که میداشتی کنار ! «شعشریه»



مقامات عراقی به همه مشکوک اند حتی جرایند
لکم‌بشی به حسن‌البکر — قربان مگه از خودتون شک دارین!!.

«حسن‌البکر گفت : گردن همهٔ مخالفان خود را میزنم حتی جرایند»

### راه خودکشی

یک نفر از اهـالی بغـداد
داشت چون قصد خودکشی بازهر
دوستش دست او گرفت و بگفت
با چنین وضع درهم این شهر
نه خودت را بکش ز دار زدن
نه بینداز خـویش را در نهر
کن به «البکر» چپ نگاه که هست
بهترین راه خـودکشی در دهر

### لاغری نانها

درجلسهٔ شورایعالی انجمن‌های محلی گفته شدکه نانواها را «لاغر» میکنند !
با تحقیقاتی که از طرف ما بعمل آمد ، معلوم شد که نانواها در مورد لاغر شدن نانها مقصر نیستند . بلکه نانها خودشان از نظر علاقه‌ای که به زیبائی دارند مخصوصاً رژیم غذائی گرفته ، از خوردن «گندم» امتناع میکنند تا لاغر و باصطلاح مد روز بشوند ! هـ




### منار یخ زده !

«اجنه»

از سپهر کج مدار و روزگار یخ زده
روزی مردم شده شام و ناهار یخ‌زده
گوشت‌های منجمد را بسته‌بندی میکنند
تا به شهر ما رسد از هر دیار یخ زده
مردم بیچاره هم از لاعلاجی میخورند
صبح و ظهر و عصر و شب هر زهر مار یخ‌زده
هرچه شیلات آورد تنها توانگرها خرند
ماهیان منجمد یا خـاویار یخ زده
چیده یکسو پرتقال یخ‌زده میوه‌فروش
یکطرف نارنگی و سیب و انار یخ‌زده
بس غذای یخ‌زده خوردم بروز و ماه و سال
در شکم بود ار بخاری شد بخار یخ‌زده
در میان برف مانده چونکه گشتم همسفر
در قطار یخ زده با همقطار یخ زده
فصل یخ‌بندان و سرما کی زند چنگی بدل
شعر و آواز خنک با چنگ و تار یخ‌زده
نیست یک جنبنده از سرما ولی در سبزوار
گله شکی بین کـه می‌جنبـد منـار یخ زده

نقل مندرجات نشریات توفیق تا یکماه پس از انتشار
در جراید و مجلات با ذکر ماخذ آزاد است وکلیهٔ حقوق
منحصراً به روزنامهٔ توفیق تعلق‌دارد.
ساعات کار : عصرها ( به استثنای پنجشنبه و جمعه )
ازساعت ۴ تا ۹ بعدازظهر
محل اداره : تهران ـ خیابان استانبول ـ شمارهٔ ۱۲۸ تلفن : ۳۳۹۶۷۳ ـ اقتباس و تقلید ممنوع است چاپ رنگین باغ سپهسالار

## سرمقاله توفیق ...

### خواهش دوستانه از آقای رونالدهانسن

آقای رونالد هانسن کارشناس سازمان ملل و طراح برنامهٔ « تأمین مسکن ارزانقیمت » که در تابستان گذشته برای بررسی وضع مسکن و ارائهٔ طرحهائی دربارهٔ احداث واحدهای مسکونی ارزانقیمت بایران آمده بود در گزارشی که اخیراً تسلیم وزارت آبادانی و مسکن نموده ، یادآور شده که : « ایران در طول دورهٔ برنامهٔ چهارم عمرانی احتیاج به احداث ۵۰۰ هزار واحدمسکونی دارد و اینکه واحد های مسکونی مورد نیاز را کارشناسان دیگر فقط ۳۲۰ هزار برآوردکرده اند دچار اشتباه شده اند ! »

و سپس متذکر گردیده کـه وزارت آبادانی و مسکن باید بیشتر فعالیت خود را روی کار « تهیهٔ مسکن » قرار دهد و الاّ بهتر است وزارتخانهٔ دیگری بنام «وزارت مسکن» تشکیل شود !

مادرعین‌حال که حرفهای آقای رونالدهانسن را دربست قبول‌داریم ازایشان دوستانه خواهش میکنیم که از این‌پس دیگر دربارهٔ تأسیس وزارتخانهٔ جدیدبما تذکر ندهند!زیرا ماشاءالله هزار ماشاءالله« دست به وزارتخـانه سازی » ما آنقدر خوب است که با یك اشاره ، ده‌تا وزارتخانه درمایهٔ «مسکن سازی» مسازیم ولی یك واحد مسکونی هم محضاًلله نمیسازیم !

و امـا در مورد اشتباه کارشناسان ، باید باطلاع آقای طراح سازمان ملل برسانیم که بفرض اینکه نظریهٔ جنابعالی درست باشد و کارشناسان وزارت آبادانی و مسکنت اشتباه کرده باشند بازچیزی گیرما نمیآید .چون یك‌ضرب‌المثل قدیمی ما میگوید: «شتر رسیدبه یك‌غاز ، یك قازش کو؟» بعبارت ساده تر : تعداد واحد های مسکونی مورد نیاز از ۵۰۰ هزار رسید به ۳۲۰ هزار ، همین ۳۲۰ هزار کو ؟

جنابعالی یکجوری حرف میزنید کـه انگار این ۳۲۰ هزار واحد در حال درست شدن است ؟ نه‌برادر! موضوع را خیلی‌جدی نگیرید... اگر بشما گفتند تشریف بیاورید اینجا و مطالعه ای دربارهٔ واحد مسکونی مورد نیاز ما بفرمائید نه از این نظر بود که این خانه ها دست بنقد ساخته‌شود، بلکه برای‌این بودکه نتیجهٔ مطالعات سرکار مورد«مطالعه» قرار بگیرد و عده‌ای را سرگرم‌کند ! و الا فرصتی برای خانه ساختن در بین نیست.دلیلش هم این است که وزارت آبادانی همانطور که از اسمش پیداست شدیداً سرگرم کارهای « آبادانی » است و دیگر فرصتی برای کار های دیگر ندارد البته اگر این اصل را قبول داشته باشیم کـه « خانه سازی » جزء « آبادانی » نیست !

یکی میخواست شغلی در وزارتخارجه بگیرد باو گفتند: باید زبان فرانسه بلدباشی ، گفت : هیچ مهم نیست تا فردا یك کاریش میکنم !

البته یادگرفتن زبان فرانسه آنقدر آسان هست‌که بشود یکروز آن را یاد گرفت (!) ولی خانه‌ساختن با یادگرفتن زبان فرانسه خیلی فرق دارد چون آجر میخـواهد ، گچ میخواهد، آهك میخواهد، آهن میخواهد، چوب میخواهد وقت میخواهد، مطالعه‌میخواهدوعده دادن میخواهدوهزار عامل معطلی‌زای دیگرمیخواهد مخصوصاً که خانه‌ارزانقیمت هم باشد ! الکی که نیست ظرف سه چهار سال تمامش کنند!

« کاکا توفیق »

## انگولك بجراید

✱ کیهان : فرانسه آخرین مدل «میراژ» را محرمانه به مقامات عراقی نشان داد .

انگولکچی: کاش«بریژیت‌باردو» رو هم محرمانه بما نشون بده !

✱ اطلاعات : هویداوهیئت دولت در راه زاهدان به زابل چنـد بار از اتوبوس پیاده شده و به نیازمنـدیهای مردم رسیدگی کردند .

دکتر معولی : حالا تو از کجـا فهمیدی‌برای‌دفع «نیازمندی های‌مردم» بوده برای‌کار دیگه نبوده ؟..

✱ خواندنیها:شورای‌ایمنی‌بریتانیا عقیده دارد که چنانچه در جائی آتش‌ـ سوزی شودماکسی زوپ‌پوش‌هابیشتردر خطر خواهند بود .

انگولکچی : آتشش رومینی‌ژوپ‌ـ پوش‌ها بپامی کنند، خطرش‌ماکسی‌ژوپ پوش‌هارو تهدید می کنه ؟..

✱ ... ان:مردی‌هنگام‌مسواك کردن، مسـواکش را بلعید.

کاکا توفیق : عجب دنیائیه اینهمه بیت‌المال را می‌بلعند آب‌از آب‌تکون نمیخوره ، ولی تا یه مسواك بی‌قابلیت بلعیده میشه زود صداش درمیاد !

✱ سپیدوسیاه: بامذاکرات‌چین‌و آمریکا سرنوشت‌جهان‌زیرورومی‌شود.

کاکا توفیق : با مـذاکـرات سازمان‌آب و برق و تلفن هم‌خیابون‌ـ های تهران !

✱ نشریهٔ مذاکرات مجلس : «عباس میرزائی» گفت‌مااجازه‌داریم‌اگرچیزی به عقلمان رسید آزادانه بگوئیم .

انگولکچی :اونامیدونستن‌اجازه‌رو به‌کی بدهند !!.

✱ بانوان : « فرهاد » از شرایط یك نامزد و شوهر آینده چه دارد ؟

گیشنیز خانوم : فقط یك «تیشه»!..

✱ روشنفکر : بریژیت باردوچند بار ازدواج کرده است .

دکترمعولی:ماشین‌حساب«I.B.M» را بیار تا بگم !

✱ اطلاعات : حزبی بنـام حزب سکس در انتخابات ریاست جمهـوری آلمان شرکت می‌کند .

دکتر معولی : بامید رئیس‌جمهور شدن «پرزیدنت راکوئل ولش»!

« انگولکچی »

« هویداگفت من بفکر عمل کردن هستم . » ـ جراید




## ای برف !

بجان‌رسیده ز دست نوکار ما ای‌برف
بیاو بر سر مردم فرو میا ای برف
تو روسپیدی‌و،گر در دیار ما آئی ،
سیاهروی کنیمت به زیر پا ای برف
کسی ز آمدنت ، غیر برف پاروکن،
نمی‌شود متمتع درین سرا ای برف
برو بسوی اروپا ، و یا به آمریکا ،
مگرد دور وبر اهل آسیـا ای برف
برو به خانهٔ اعیان تندرست و قوی
مشو هوار ضعیفان بینـوا ای برف
رضا بده‌که‌خوردزن‌چنان‌به‌روی‌تولیز
که لنگ‌او برودپاك ،برهوا ای‌برف
میـاو آلت دست سه چار بچـهٔ مشو
که ازتو شیر بسازند،ازدها ای‌برف
گر از نیامدنت عده ای عزا گیرند
مراست‌ز آمدنت روزوشب‌عزا ای‌برف
چو وضع بنده ببینی، زشرم آب‌شوی
اگرچه روی‌تو باشدچوسنگ‌پا ای‌برف
تو عین رحمت حقی،ولی نه‌بهر حقیر
حقیررا چه بدین التفاتها ای برف؟!
کسیکه غرق‌گناهان‌بود ، چه حق‌دارد
که بهره‌ای برداز رحمت خدا ای‌برف
میا که میخورمت از گرسنگی ، زیرا
که برف شیره بودبهر من غذا ای برف



«خروس‌لاری»






جوجه اسدالله خوانساری

## مناجات کارمند دو نپایه

ای خالق آفتاب و سایه ، و ای آفرینندهٔ کارمند دونپایه . بشنو از من چند شکایت و گلایه . از منی که نه‌رو دارم نه مایه . و آبرویم را حفظ کن پیش در و همسایه !

الهی آفرینا ، حقوق رئیسم زیاد و دلش شاد است ، همیشه جیبکش پراز باد است ، دنیا بکام آدمهای حقه باز و شیاد است ، تا وقتی وضع من درست نشود کارم دادو بیداد است ، چرا که حقوقم کم و خرجم زیاد است!

مفروض و گرفتار و عیالوارم من
بی‌پول و نزد اغنیا خوارم من
تعداد طلبکار ، شمردم دیدم
بر سیصدو سی نفر بدهکارم من

آفریدگارا ، آنرا که پارتی کلفت است ، همهٔ نعمتها برای اومفت است . آنکس که مدیر کل با او دمساز است، در ترفیع و اضافات بروی اوبازاست!

ای خالق کلاسور و پرونده ، نگاهی کن بحال بنده ، که نه حال گریه دارم نه حال خنده، کسی هم نیست که بپرسد : عمو خرت بچنده ؟

بنال مرگند دهسان کبلا حسن
بی شبهه دگر نمیدهد نیه بمن
گفته است که لاحساب ددی‌راندهم
نیه فهد جنس بمن در بهمن

آخدا ، عیال بنده به دو متر چیت نیازمند است ، گناهش اینست کـه زن کارمند است، آنهم کارمندی مثل من که تنبانش بدون بندوچائیش بدون قند است !

ای خالق مزایا و پاداش ، و ای صانع بهتـرین خوراك و آش ، جان کردی را من میکنم ، پاداشش را فلان مدیر کل میگیرد ! عاقل از مزایا محروم است و پاداش را فلان خل میگیرد !

هر گردد این بنده بود زحمت کار
پاداش ، رئیس من بگیرد بسیار
این رسم کجاست ای خداوند کریم
من کار کنم او بخورد حاصل کار

پروردگارا ، تقاضای ترفیع میکنم میگویند: شامل قانون جدیداستخدام است. درخواست وام میکنم، میگویند پول صندوق تمام است . میگویم : وضعم را روشن کنید، میگویند: دردست اقدام است !

الها ، کاش عوض کارمند دو نپایه ـ شدن شاگرد قهوه‌خانه شده‌بودم ، اگر شده بودم در این سی‌سال صاحب‌خانه و کاشانه‌شده بودم... خدایا خودت بگو: شده بودم یا نشده بودم ؟

در کار طبیر ، گیر ، عجب افتاده
کارم به حسین و مش رجب افتاده
ازجمله پتر فتار صاحبخـانه است
زیرا که کرایه‌اش عقب افتاده

آمریکائی که یکی از دهات ویتنام را قتل عام کرده‌اند چاپ میشود و اخیراً نیز در روزنامه‌ها خبری بود که دو آمریکائی در ویتنام متهم به تجاوز جنسی شده‌اند .

بنده میخواستم به ارباب جراید بگویم که این نوع خبرها دیگر تازگی ندارد اگر میخواهند دهان مردم از تعجب باز شود عکس یکی از آمریکائیها را که در ویتنام دست به تجاوز نزده چاپ کنند! «ریش سیاه»

«زنی کوچولو»

## شهر فرنگه اینجا
## از همه رنگه اینجا



## شعر فرنگی

ـ بیا داداش نیگا کن : شهر فرنگه اینجا
جای نهنگه و گرگ و . ببرو پلنگه اینجا
قلب یه عده نرم و ، یه عده سنگه اینجا
یکی است ،صاف و ساده،یکی دو رنگه اینجا
شهر فرنگه اینجا ، از همه رنگه اینجا
یکی بود فـراغم ، بساط عیش و نوشش
یکی به سازو ضربه ،حواس و فکرو هوشش
یکی است ، پاك برزخ، که کم شده‌فروشش
یکـی چـو من کمیتش، همیشه لنگه اینجا
شهر فرنگه اینجا ، از همه رنگه اینجا
اونکه گرفته دیپلم ، به فکر شغل و کاره
بعکس ، بیسواده ، بـه کرسی اش سواره
بجـای کار و کوشش ، بفکر شیشه [illegible]
کلهٔ مرد دانا ، زین چیـزا منگه اینجـا
شهر فرنگه اینجا ، از همه رنگه اینجا
میـره همیشه بالا ،درآمـد و مقـامش
ز باده های گلگون ، لبا لب است ،جامش
مثل رجال و اشراف ، دنیـا بود بکـامش
هیچ نداره غصه ، اونکـه زرنگـه اینجـا
شهر فرنگه اینجا ، از همه رنگه اینجا

«نخست وزیر نسبت به شش سال قبل ، ده سال جوانتر شده است»

### نخست وزیر در سی سال دیگر !



در بارهٔ :

## پلیس مسلح آب



بمنظور اقدام اخیر وزارت زرق و برق راجع به تشکیل پلیس مسلح آب و تدوین آئین نامهٔ مربوطه . مفسر آبکی ما نیز مقرراتی در اینخصوص وضع کرده کـه امید است مورد قبول وزارت زرق و برق قرار گیرد :

مادهٔ ۱ـ پلیس مسلح آب موظف است که آب‌زرشك، آب هویج، آب‌آلو، آب هندوانه و خلاصه تمام آبهائی که محصول آب میوه گیـری است و حتی شیر پاستوریزه را که از فامیل نزدیك آب است و در آبکی بودنش شك نیست، تحت کنترل شدید قرار دهد !

تبصره ـ پلیس آب درمورد کسانیکه آبها را گل‌آلود می‌کنندتا بعداً از آب گل‌آلود ماهی بگیـرند ، هیچگـونه مسئولیتی ندارد .

مادهٔ ۲ـ پلیس‌مسلح آب حق‌دارد کسانی راکـه انار ها را « آب لمبو » میکنند، جلب کندو ضمن مجازات آنها طرز پاره کردن و دانه دانه کردن انار را به آنها یاد بدهد !

مادهٔ ۳ـ پلیس‌مسلح آب‌موظف‌است که‌به تمام آب حوضی ها تذکر دهدکه چون عایدی آنها برای یك‌زندگی مرفه کافی است حق ندارند بجز شغل آب حوض کشی کاردیگری انجام دهند !

مادهٔ ۴ـ پلیس مسلح آب بایدتمام آبدارخانه ها بجز آبدارخانهٔ مجلس را تحت کنترل شدید قرار دهد .

مادهٔ ۵ـ پلیس مسلح آب مـوظف است که «آوپارهای» دهات را در مورد آبیاری کشتزار راهنمائی کند، مثلا به آنها بگوید که اگر خود را درمیان‌آب بیندازند خیس خواهنـد شد و اگر در زمستان چنین عملی انجام دهنـد سرما خواهند خورد !

مادهٔ ٦ـ در مواقعی کـه سیـلاب خیابانها را فرا میگیرد راهنمائی مردم و اتومبیل‌ها بعهدهٔ پلیس‌مسلح آب‌است.

ماده ۷ـ پلیس مسلح‌آب حق‌دارد اگردنیا راآب برد،او را خواب ببرد!

ماده ۸ـ هیچکس حق‌ندارد بگوید چشم‌ازتشکیل پلیس آب‌هم آب نمیخورد!

ماده ۹ـ پلیس مسلح‌آب هیچ‌گونه مسئولیتی درمورد کسانیکه شکمشان ،ب میاورد ندارد .

« نازك نارنجی »



## خبرهای مجلسی!

جلسهٔعلنی‌روز یکشنبه بعلت‌تعمیر کرسیها جهت‌زمستان، بطور ایستاده تشکیل شد و چون ایستادن سرپا تاآخر جلسه باعث خستکی و ناراحتی وکلا میکردید بموجب یك مادهٔ واحده‌که بقید سه فوریت بتصویب رسید ، قرار شد دو نفر دونفر «یار» شوندو هر ده دقیقه به ده دقیقه یکی از آنها صندلی شود و دیگری رویش بنشیند!

قبل ازهمه بادمجون وآمیرزا باهم‌یار شدند وبادمجون در نقش صندلی چار دست و پا روی زمین قرار گرفت و آمیرزا که‌غذازیادخورده‌وسنگین‌شده‌بود بمحض‌نشستن روی صندلی، یك‌پای‌سندلی(!) جرقی‌سدا کردوآمیرزاکه نتوانست تعادل خود را حفظ کند محکم بزمین خورد !

بقیهٔ وکلا نیز که از صندلیهای متحرك ناراحت شده بودند نشستن روی زمین را ترجیح دادند فقط اوس عباس بود که چرخش را عوض‌کرسی زیر خود گذاشته و راحت روی آن نشست .

در اینموقع معاون نایب رئیس ! ریاست جلسه رابعهده گرفت و خطاب به منشی جلسه گفت :

ـ امروز چی داریم ؟

آمیرزاکه روی‌زمین درازکشیده بود بلند شد وگفت:

ـ امروز تهچین مرغ باَ سالات (!) داریم !

ـ آقا حواست‌کجاست ؟ مقصودم‌اینه‌که در دستور چی داریم ؟ گذشته‌ازاون: منکه ازشما نپرسیدم .!.

منشی بعرض رساند که چیزی در دستور نیست .

اوس عباس با بلندکردن‌انگشت اجازه‌خواست وپیشنهاد کردکه یك لایحهٔ دولت را تصویب کنند .

مجید موسمی ـ آقا جان لایحه نیست که‌ما تصویب‌کنیم.

اوس‌عباس ـ هرچه باشد از بیکاری‌که بهتره!.. بعلاوه فردا پس فردا بالاخره یك لایحه بمجلس میاد دیگه ، ما قبلا تصویب میکنیم که‌کارمون آسون بشه !

در این هنگام بـرای لایحه ای که دولت بعداً بمجلس خواهد آورد رأی گرفتهشد و از ۲۰۰ نفر نمایندگان حاضر در جلسه ، ۲۲۰رأی موافق بدست آمد(!) وجلسه‌به خوشی و میمنت پایان یافت .

«خبرنگارپارلمانی توفیق : گل‌مولا»



در سفر سیستان و بلوچستان

ـ زکی! شماها که‌گفته بودین میبرمت‌مدرسهٔ دخترونه؟..

ـ قربان اینها هم همه‌شون دخترند منتها‌اکابر میرن!؟



## رجال فکاهی

### تلفن و بادمجون

یك روز بادمجون میخواست با تلفن عمومی به پیازی اطلاع دهد که نمیتواند بمجلس بیاید لذادوتا دوقرانی‌به قلك‌انداخت تا صحبت کند. آمیرزا که آنجا بود پرسید : چرا عوض دوقران چهار قران‌میاندازی؟گفت : اگر برای اوس‌عباس دوقران‌بیندازم و برای پیازی هم دوقران ، پس در اینصورت فرق رئیس مجلس باوکیل‌مجلس‌چه‌طوری‌معلوم‌بشه؟

«درویش»



« علاوه برمالیات های مستقیم ، درآمددولت‌ازمالیات‌های‌غیرمستقیم نیز افزایش میباید » ـ جراید

وزیر گدائی به مأمورین مالیه :

ـ ...آقایون، مستقیم وغیرمستقیم ازشون مالیات بگیرین !

### آزاد

ـ «روهان» عامل آتش‌سوزی مسجدالاقصی روبه‌چه‌بهانه‌ای‌آزادش کردن ؟

ـ هیچی ، گفتن ازمغ‌آزاده!

«شمعلی»

### ثروت

ـ سوفیالورن گفته : من‌ثروتمند نیستم و نباید مالیات بدم ، بنظر تو راست میگه ؟

ـ دروغ میگه ... لامصب از سر تا پاش ثروته ، باز میگه من ثروتمند نیستم !

«هدی کوچولو»

## مسابقه مناظرات فکاهی

با جایزه :

نفر اول: یك سکهٔ طلا ـ نفردوم: یك‌سکهٔ‌نیم پهلوی‌طلاـ نفرسوم: یك سکهٔ برنز دهشاهی (!)

### مناظرهٔ پیپ و عصای صدراعظم

اصفهان : «محمدعلی معرفت»

پیپ یکروز طعنه زد به‌عصا — که تو پائین و من به‌بالایم
تو به‌دستی‌و من میان‌دولب — خوب بنگر به بنده وجایم
تو درازی ولی منم کوتاه — جنس تو پست‌و بنده اعلایم
توسك وموش‌وگربه‌ترسانی — من به «آقا» وقار ، افزایم
عصبانیتی اگر رخ داد — راحتی بخش‌مش هویدایم
به‌جواب‌اززمین‌عصا برخاست — گفت : من بهر اویکی‌پایم
بی سبب اشتلم کنی بر من — فکرکردی به عرصه‌تنهایم؟
تکیه‌گـاه امیـر عباسم — پابپا همرهش به هر جـایم
چون بدینجارسیدصحبتشان — پیپ گفتا که معذرت‌خوایم!
تاخوریم‌آب ما ز یك‌کوزه — هم تو آقا و هم من آقایم
هم تو اسباب دست بابائی — هم من اسباب دست بابایم

پس بیا تا رفیق هم باشیم
تو به جایت‌نشین‌ومن‌جایم

### چه خطری ؟..

در شورای ایمنی انگلستان گفته شده‌که «ماکسی ژوپ» برای سوار شدن‌دوچرخه و موتوسیکلت و آسانسور و اتوبوس خطرناك است .

... بنظر حقیر،شورای ایمنی انگلستان حق دارد چون کسی به دختر ماکسی‌ژوپ پوش اصلا توجه ندارد و «خطر بی شوهرماندن» او راتهدید میکند! ولی«مینی‌ژوپ» پوشیدن «بی‌خطر» است زیرا دوچرخه سوار و موتوسیکلت سوار و رانندهٔ اتومبیل وعابر،همه‌وهمه‌چهار چشمی‌ملو‌نگاه میکنند و خیلی‌خیلی «بی‌خطر» با هم تصادف میکنند و بعد صاحب بچهٔ خود را درمیآورند !



«با اینکه چهاردولت بزرگ فروش‌اسلحه بخاورمیانه‌رامنع کرده‌اند‌هریك‌به‌بهانه‌ای به کشورهای این‌منطقه اسلحه میفروشند»

کاکا به سران دول بزرگ ـ شماها که میگفتین اسلحه نمیفروشیم ؟!

سران دول بزرگ ـ اول نمیخواستیم بفروشیم دیدیم بقض کردند دلمون سوخت !!

# هشت روز هفته

□ صفر شنبه :

روزنامه ها خبری نوشته بودند به این مضمون که : « ورودی «نورمن ویزدوم» کمدین معروف برای اجرای برنامه های «فکاهی» و «لال بازی» به ایران می‌آید » .

... در مورد برنامه های فکاهی «نورمن» حرفی نیست ، ولی در «لال بازی» ایشان جای حرف است ، چون با اینهمه «لال مصلحتی !» که در اینجا داریم گمان نمی‌کنیم یخ ایشان بگیرد !

□ یك شنبه :

«بندهزاده» امروز خبر آورد که مردی برای رهائی از اجاره‌نشینی در اتومبیلش زندگی می‌کند و شبانه‌روز توی اتومبیل بسر میبرد... بعداز من پرسید : بنظر تو زندگی در اتومبیل از زندگی در یك اطاق ارزانتر تمام میشود ؟

گفتم : تا در کجاها اطراق کند !.. چون اگر دم پر مأمورین قبض بدست اداره‌جاتمالی بیاید ، از زندگی در هتل هیلتون هم‌گرانتر تمام میشود !..

□ دوشنبه :

یکی‌از روزنامه‌ها نوشته بود که صدراعظم‌برای تأسیس‌وزارتخانهٔ جدید تصمیمی نداشته و نخواهد داشت .

میفرمائید ما به کدام سازاینها برقصیم ؟ خودشان مینویسند که وزارتخانهٔ جدید تأسیس میشود ، خودشان هم تکذیبش می‌کنند . حالا ، حق داریم که خبر های اینها را اصلا باور نمی‌کنیم؟

□ سه شنبه :

خبرگزاریهای خارج اظهار داشته‌اند که نفت خاورمیانه برای غرب جنبهٔ حیاتی دارد.

دنیا را می‌بینید ؟.. همین نفتی‌که برای غرب جنبهٔ «حیاتی»دارد، وقتی دوباره از کشور های غربی بطرف خاورمیانه صادر شد ، برای همین کشور های خاورمیانه که صاحب اصلی نفت هستند ، جنبهٔ«مماتی!» پیدا می‌کند .

جنگ اسرائیل و اعراب را یاد بیاورید تا قضیه‌دستگیر تانشود.

□ چهارشنبه :

امروز پیرمردی که میخواست به بیمارستان برود ، در دوقدمی بیمارستان سکته کرد و عمرش را بشما بخشید .

درواقع حضرت عزرائیل به دادپیرمرد بیچاره رسید ، چون اگر همان دوقدم را هم طی‌می‌کرد و به بیمارستان میرفت ، دیگر نمیتوانست همینطور مفت و مجانی بمیرد !

□ پنج شنبه :

یکی از بروبچه های گاگا با دیدن عکس «زشت‌ترین دختر دنیا» که در روزنامه‌ها چاپ شده بود می‌گفت :

ــ واقعاً که مخلص خیلی بزبیار هستم . چون در سرتاسر محلهٔما حتی یك دختر هم به خوشگلی «زشت‌ترین دختر دنیا» پیدا نمیشود !

□ شش شنبه :



صدراعظم عصائی وقتی از سفر سیستان و بلوچستان به تهران بازگشت ، به خبرنگاران گفت که : من از سفر خسته نمیشوم و سفر خستگی مرا رفع می‌کند !

... خوب، حق هم همین‌است . چون جناب‌صدراعظم نه با وسائلی که بنده وجنابعالی سفر می‌کنیم ؛ سفرمیکند. نه غذا هائی را که من و شما میخوریم ، میخورد ... و نه مثل مخلص و سرکار کلی بدهکاری بالا می آورد ! اگر خستگی ایشان رفع نشود،پس میفرمائید خستگی بنده‌رفع‌شود؟! «گردن شکسته»



« نخست وزیر در مسافرت از زاهدان به زابل در طول راه پیاده میشد ومردم راصدامیزد و با آنهاصحبت وشوخی میکرد» ـ جراید

عصائی ـ عمو ، عمو ، زلف داری یا مو ؟




« همزمان با آغازمذاکرات تاریخی‌آمریکا و چین‌اظهار عقیده شد : سرنوشت جهان زیرورو میشود »

جهان ، تا وقتی عین توپ فوتبال — با این کیفیت و این‌حال‌واحوال
«دسش ده!» میشه تودست بزرگان — مدام میچرخه رو شست بزرگان
دیگه معلومه جانم «سرنوشتش» — که باید جزو «فازورات»نوشتش

« سیزده هزار کارمند از دولت شکایت کرده‌اند »

چطو شد؟ ها نفهمیدم؟ چی‌گفتی؟ — برای دولتم شرط کلفتی ؟
مگه دولت برات کم کار کرده؟ — برات کم وعده هی انبار کرده !
که از «کارش» شکایتمند هستی — به این افکار پوچ پابند هستی؟!

« شهردار تهران گفت : امیدوارم از خجالت مردم پایتخت درآئیم »

خجالت،واه چه‌حرفا خاك بگورم — «تواونجائی من‌اینجااز تودورم»
توهم شهرداری و،هم تازه‌داماد — که اصلا با خجالت جور نمیاد
توآن هستی که‌گشته خوش‌بحالت — برو جانم برو جای خجالت
توهم مثل‌هویدا «پیپ‌کش» باش — بگیر بادمب پیپ،رنگ نیناش ناش

« اوناسیس به‌ایران‌میآیدواحتمالا ژاکلین هم بهمراه او خواهد بود »

خبر اینه‌که با صد بادو صد فیس — بسوی ملك ری آید « اوناسیس»
راه‌افتادازحالا داردارو،دوردور — که همراهش بود ژاکلین مشهور
میاد دیدن کند از این محلات ! — شود تا «سوژه» بعضی مجلات
که نون و آبشون دراین‌خبرهاست — که دروتیراژشون نیکوا ترهاست!




« بیمارستان پهلوی بصورت دانشکده درآمده » ـ کیهان

... ز آلامی
از آن لطائف ...
تو ببر خراهی اگر جاودانشود نامت
لطیفه گری که ... ن را بخندانی
«حکیل مولا»




## کل دوره

ازآمیرزا پرسید: توو کیل کدام‌دوره‌ای؟ گفت:
کیل دوره شش هزتومانی !

## خنده‌دار

در محفلی عده ای از مردم از صدراعظم عمالی
احاطش کردند: و گفتند: چیزی بگو تابخندیم. کاکا
در آن جمع حاضر بود گفت: قول میدهم که اگر
زی هم نگوید باز خنده‌تان بگیرد !

## شجاعت ! !

«جوجوت کو»، را گفتند: تو که دعوی شجاعت
کردی چرا فرار کردی؟ گفت: فرار کردن هم‌خودش
جلعت میخواهد !

## سرعت چاپارخانه

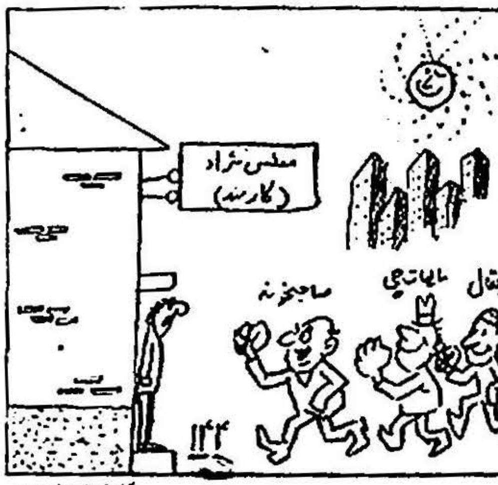
مردی بدوستش نامه نوشت و او را از اهواز به‌
تهران دعوت کرد که در جشن تولد یکمین سال تولد
فرزندش شرکت کند. زنش گفت: مرد، مگر دیوانه
شده‌ای؟.. فرزند ما، دوماه دیگر بدنیا می‌آید. مرد
گفت: ناراحت نباش، تا چاپارخانه این نامه را به
مقصد برساند، فرزند ما دو سالش هم‌تمام شده‌است!

## بزرگتر از دریا

بادمجون را گفتند: بزرگتر از «دریا» چیست؟
گفت: «دریاچه» است که یک «چه» ازدریا بیشتر دارد!

## دخترهای امروزی

مردی نزد دوستش درد دل میکرد و میگفت:
ـ پسری دارم که هرچند روز یکبار همراه
دختری بخانه میآید و اورا نامزد خود معرفی میکند.
دوستش گفت: اگردختر مرا ببینی چکارمیکنی
که هرروز با یکمرد بخانه میآید و آنمرد را شوهر
خودش معرفی میکند!



کارتون وارده :

«نازک نارنجی»

## دنیای مشکلات

وقتی از خواب میشوم بیدار
میشود مشکلات من تکرار
مشکلاتی که بهر آمارش
خسته گشته اداره آمار
مشکلاتی که: «هش هوبداخان»
سالها کرده روی آنها کار!
کرده کابینه را بسی ترمیم
وزرا را نهاده تحت فشار!
کله ملق نموده این یک را
آن یکی را به‌کار، کرده‌سوار
گندم آورده است از آمریک
گوشت آورده است، از بلغار
نطق‌ها کرده، وعده‌ها داده
جمله‌ها را نموده خوب، قطار
چند، صدپیپ و چندگونی توتون
همه راکرده صرف این‌پیکار!
ولـی بـا اینهمه فداکاری!
که ربوده از اوتوان وقرار،
میشود مشکلات من تکرار
وقتی از خواب میشوم بیدار




«هویدا گفت تعارف راکنار بگذارید» ـ جراید
ـ هیچ تعارف سرش نمیشه، روی این صندلی نشسته
یه بفرما نمیزنه !..



● اوضاع چرخ فلک وگردش ستاره ها
جفت جفت و تک تک دلالت دارد بر:
● ... کوچک شدن قد ستگك، میل‌زنها
به‌آرایش وبزک، خروج نفت وورودبادبادک،
ظهور یک عملهٔ جدید در اطـراف کلوبندک،
زیاد شدن حقه ودوز وکلک، کرشدن‌عده‌ای از
رجال و احتیاج آنها به سمعک و رواج بازار
گاز و جفتک !

● همچنین اوضاع فلک دوار و گردش
لیل و نهار دلالت دارد بر:
● ..مشکل عبورومروردرتهران برای
مردم پیاده و سوار، چاخان کردن هواشناسی
نه یکبار بلکه صد بار، پوزخندزدن مجردها
به‌آدمهای زن‌دار، بدهکار شدن کارمندان‌دولت
به‌بقال و عطار، خرابی وضع اشخاص عیالوار،
تصادف دوچرخهٔ آمیرزا بایکزن باردار، والله
اعلم به‌احوال مردم روزگار! «مرشد»



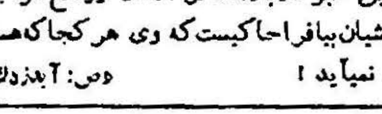
عکس یکی از معروفترین بیتل‌ها :
«پل مک کارتنی»، بازن وفرزند جدیدالولاده‌اش.
... ولی اگه گفتین زنه کدومه مرده کدوم ؟..

## خبرهای جنگی

دوبله شده درکاروانسرا سنگی !

### پایداری !

رهبر فراری شورشیان بیافرا در پیامی که برسیلهٔ
رادیوی یکی ازکشورهای افریقائی برای مردم‌بیافرا
فرستاد آنان را به پایداری واستقامت دربرابر دشمن
دعوت‌کرد ! وی‌گفت شورشیان بیافرا باید پایداری و
استقامت وتا آخرین نفس جنگیدن را ازرهبرخود یاد
بگیرند !!




آخرین خبر دربارهٔ محل اقامت ووضع مزاجی
رهبر شورشیان‌بیافرا حاکیست که وی هرکجاکه‌هست
جیکش در نمیاید ! «ص: آبدزدک»

«رودلف هس‌معاون هیتلر بعداز ۲۲ سال در زندان‌سکوت
خود را شکست وتقاضای‌ملاقات باهمسرش‌راکرد» ـ جراید

## هیس !..

«ابوقرانه»

بیست‌وسه‌سال گوشهٔ زندان خموش ماند
محبوس چار دولت و از جمله انگلیس
با این سکوت‌ولب‌ز سخن بستن مدام
نام«رودلف‌هس» شود آخر«رودلف‌هیس»

محل

ـ خوندی صدراعظم‌عمانی علاقه داره که‌درمحل
به تقاضای مردم رسیدگی کنه ؟
ـ این صدراعظمی رو که من مـی‌بینم نه اینجا
محلمون میذاره نه درمحل !

برعکس‌نهند...

ـ یه نوازندهٔ هندی‌میشناسم به‌اسم«بسم‌الله»خان
ـ منهم به‌فیلمسازایرونی‌میشناسم به‌اسم«ملا»پوش

میگویند بمنظور استفاده اززمینهای
شمالی اعراب آقا موشه گفته است که در
مناطق اشغالی باید خانه ساخت و کرایه
داد در مقابل اوخانم «گلدا» مایر! پیشنهاد
کرده که در «مناطق اشغالی باید سبزی
بکارند و ازفروش سبزی، کمبود بودجهٔ
نظامی را جبران کنند.

میگویند: ببازار آمدن و خرید و
فروش زنهای مصنوعی با مخالفت شدید
زنهای طبیعی روبروشده و بدولت نوشته اند:
اگر جلوی خرید و فروش زنهای
مصنوعی را نگیرید، نه فقط جوانان
عزب از گرفتن زن خودداری میکنند و
زیر بارمهریه نمیروند بلکه زندارها هم
بواسطهٔ مخارج سنگین زنهای خود را طلاق
میدهند!

میگویند: مرغوبیت و عطر دل انگیز
سیگارهای داخلی بحدی است که عده‌ای
قاچاقچی جعبه‌هائی ازاین سیگارها را
بکشورهای خارج میبرند و در آنجا بچند
برابر قیمت اصلی بفروش میرسانند.

میگویند: نیکسون از شکست کنفرانس
سران عرب بشدت ناراحت شده و به
مشاورین خود گفته: از روزی که این
کنفرانس شکست خورده بجان بچه‌هام نه
خواب دارم نه خوراک!

میگویند: این شایعه که سازمان
... سرهنگ «جوجوت کو» را ازبیافرا
فراری داده بکلی بی اساس بوده و برعکس
سازمان سیا در بدر دنبال این فراری
سیاه میگردد که پدر اورا بجرم تجزیه
طلبی درآورد!

میگویند: علت نیامدن برف و باران
... امسال این بوده که شهر تاری نه
... مثل سال گذشته غافلگیر نشده بلکه
... و باران را هم غافلگیر کرده و جلوی
... ورود آنها را به تهران وحومه گرفته
... است!

میگویند: از وقتی که اتوبوسهای
... سوزشرکت زائد بکار افتاده، مردم
... دود کوره‌ها را میخورند و میگویند
... به دود کوره‌ها ناشکری نکرده بودیم
... دچار این مصیبت بزرگتر نمیشدیم!

میگویند: وجود بعضی از برنامه‌های
... انی تله وزوزونی که مملو از کلمات
... رادیی او سخنان حکیمانه او پند و اندرز و
... ب با تعلیم و تربیت و آموزش اخلاقی!
... موجب شده است که وزارت آموزش از
... زوزون تقاضا کند که این برنامه‌ها را
... سردرس «اخلاق!!» مدارس کشور هم
... کنند که دانش آموزان از فیض آنها
... وم نباشند!

«مرشد»



«یکی از نمایندگان مجلس انگلیس یک قفس پر از مرغ و خروس را به مجلس برد، تا با استفاده از مرغ و خروس‌ها علیه دولت سخنرانی نماید» - جراید

یادمجون - توهم مرغ می‌بری توجلسه اعتراض کنی ؟!

آمیرزا - نه میبرم، تشکر کنم!

# بیا

«از دست «سیمین بهبهانی»:




به راه تو شده چشم ای انول سفید، بیا
به زیر پای من اکنون علف دمید، بیا
ز ترس جیب‌بران دست من توی جیب است
درون سینه دلم تاپ و تاپ تپید، بیا
چو آمدم به صف من نداشتم ریشی
سبیل و ریش، کنون تا کمر رسید، بیا

زمین صف‌شده خیس و نیامده باران … زبس ز روی مسافر عرق چکید، بیا
زبسکه خم شدم و راه را نظر کردم … به جان اگزوز تو، قامتم خمید، بیا
زمیخ صندلی‌ات روز قبل، شلوارم … ز پاچه تا دم «...» همه درید، بیا
سه دفعه پای مرا عابرین لگد کردند … ز ازدحام خلایق شدم شهید، بیا
بیا که کلهٔ من گشت منگ و گوشم کر … زبسکه قرقر مخلوق را شنید، بیا
بیا که کاسهٔ صبرم دگر شده لبریز … مکن تو ناز ایا مایهٔ امید، بیا
برفت آپولو سی دفعه گشت دور قمر … به‌هوستون، خبر از رجعتش رسید، بیا
بیا که شاعر پرچانه بسکه گفت جفنگ
شده است کودن و عقل از سرش پرید، بیا



«مرغی درپاریس توانست با آوردن یک تخم مرغ بسیار بزرگ لقب مرغ رکوردشکن جهان را کسب کند» - جراید

خروس - زودازپیش من برو!.. من زن رکوردشکن نمیخوام !!



مسابقه

# کوتاهترین لطیفه

با جایزه
یکسال اشتراک مجانی توفیق
ششماه اشتراک مجانی توفیق
یکسال اشتراک توفیق ماهانه

**نشانی صحیح**
اولی - کره ماه کجاست؟
دومی - ازاونجا که لخت میشن کیسه میکشن!

* * *

**ارزش دیپلم**
دیپلمتو که تازه گرفتی کجا گذاشتی؟
- در کوزه!
«تهران: منیرا»

* * *

**پل نیومن**
اوس عباس - «پل نیومن» رو میشناسی؟
یادمجون - نه، ولی گمان میکنم نزدیک «پل چوبی» باشه!
«ا.ف»

* * *

**خواب**
اولی - خوابی یا بیدار؟
دومی - خوابم.
اولی - اگه خوابی پس چرا حرف میزنی
دومی - مگه آدم توی خواب حرف نمیزنه؟!
«تهران: آذر - م»

* * *

**شوهر**
- بالاخره شوهر پیدا کردی؟
- پیدا کردم اما صاحبش پیدا شد بهش پس دادم!
«ساری: ع. دهقان»

* * *

**خداشناس ؟**
- توخدا رو میشناسی؟
- اسمش به گوشم آشناست.
«تهران: میرحسینی»

* * *

**خوشگلتر**
- توخوشگلتری یا خواهرت؟
- میخوای چیکار؟
- میخوام بیام خواستگاری.
- والله خواهرم میگه که من از او خوشگلترم
«ساوه: مهین - ح»

* * *

**قانون قدیم**
قانون قدیم استخدام کارش بکجا رسید؟
- قانون جدید استخدام شنیده بودیم، قانون قدیم دیگه کدومه؟
- آنهاو نوقت که میگفتن «قانون جدید استخدام» بیست سال پیش بود، از بس عمل نکردن مونده قدیمی شده!
«تهران: فرج‌الله‌خان»

***

**شوهرهای امروزه**
- شهین جون، بالاخره شوهر کردی یا نه؟
- نه خاله جون، پس خدا عقلو داده برای چی؟
«ریش سفید»

## قیصر

قیصر درفرهنگ سینمائی بمعنی نوادااسمبت آمده
تا ... ته اداامسبت بافیلم نواداامسبت که سوژهٔ
ازفیلم قیصراقتباس گردیده (!) وچند سال قبل در
ان بمعرض نمایش گذاشته شده بود، ارتباطی ندارد!
داستان فیلم قیصر از آنجا شروع میشود که
خواهر، یعنی خواهر «قیصر» و «فرمان» که
ی درآبادان مشغول کار است و دومی در بازارچهٔ
ل خودشان قصابی دارد روزها برای حاضر کردن
وس و نوشتن مشق و تکالیف خود بخانهٔ سه‌برادر
ب اوغلی و بی بندو بار میرود ولی آقا «فرمان»
ی‌ازقضیه‌نمیبردو دائی‌باز نشستهٔ دخترك هم که‌ازصبح
شام کنج اطاق نشسته نه‌خودش جلوی اورامیگیرد،
ه به «فرمان» میگوید که‌جلوی‌خواهرش را بگیرد
بهر حال یکروز یکی از سه‌تا برادرها که «آقا
لال» باشد بدون مقدمه بجان دخترك می‌افتد،
رهنش را پاره میکند وکرست اسکاندالش را جر
یدهد و بقیهٔ قضایا ......

در پرداخت فیلم کوشش صمیمانه‌ای بعمل آمده
ست مثلا در صحنه‌ای که قیصر با رقاصهٔ کافه روبرو
یشود دفعتاً آنراکسیون کافه قطع و برای اینکه
یصر و رقاصه حرفهایشان را بزنند، همهمهٔ مشتریها
ه گوش فلك را کر میکرد بچنان سکوتی مبدل
یشود که صدای بال مگس هم بگوش میرسد!
در صحنهٔ «گورستان واگن های قراضه» دکوپاژ
نقدر قویست که پلیس‌ها در ده قدمی قیصر و جلال
یستاده اند ولی آنها را نمی‌بینند و با بلندگو قیصر
ا دعوت به تسلیم شدن میکنند وجالب‌تراز همه آنکه
قتی جلال کارد را به شکم قیصر فرو میکندباآنکه
ود عضو راه آهن است و بتمام قسمت‌های گورستان
اگن‌ها آشنائی کامل دارد معهذا بطرف درخروجی
میرود که فرار کند بلکه بطرف پلیس ها میرود و
الاخره برای رهائی از چنگ آنها دوباره بطرف
یصر برمیگردد و آنقدر جلوی او میایستد تا قیصر
یمه جان کارد را از شکم خود بیرون بیاورد و به
کم او فروکند: «ضدضربه»



چنه‌فیچاقچی با «آمبولانس» قریاك حمل میکردند ـ جراید
تریاکیها ـ بعزت‌وشرف لااله‌الاالله!

***

### عباس!

لختم و آس و پاس، عباس
خم گشته قدم چو داس، عباس
غول به رقص و پایکوبی
جمعی به هتل پلاس، عباس
«بزبز قندی»

---

مخارج قطعی

میگفت نوجوانی، با پیری از سردرد
پیش آمده‌است ما را، یك مشکل‌حیاتی
با اینهمه تولد، با اینهمه تناسل
در خانه‌های شهری، در کلبهٔ دهاتی
هم‌ازلحاظ مسکن، هم ازخوراك وپوشاك
قحطی شود پدیدار، در سالهای آتی
خندید پیر و گفتا: باشدعلاج‌این‌کار
یا تیغ تیز دلاك، یا زیغ نباتی!



«اسرائیل گفت فروش بمب‌افکن‌های میراژ به لیبی عواقب وخیمی خواهد داشت» ـ کیهان
عرب ـ **برای کی؟!...**

---

**همزمان با ایران در سراسر جهان**

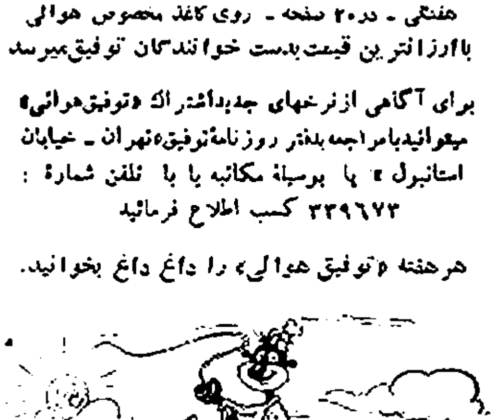
## توفیق هوائی

**مخصوص ایرانیان خارج ازکشور**

هفتگی ـ در ۲۰ صفحه ـ روی کاغذ مخصوص هوائی
باارزانترین قیمت بدست خوانندگان توفیق‌میرسد

برای آگاهی ازنرخهای جدیداشتراك «توفیق‌هوائی»
میتوانیدبامراجعه بدفتر روزنامهٔ‌توفیق‌تهران ـ خیابان
استانبول» یا بوسیلهٔ مکاتبه یا با تلفن شمارهٔ:
۳۳۹٦۷۳ کسب اطلاع فرمائید

هرهفته «توفیق هوائی» را داغ داغ بخوانید.




ـ همشهری!
حالا دیگه‌هرجای دنیا هستی، شب جمعه دوچیز
یادت نره: اول! ... دوم!: روزنامهٔ توفیق

---



■ ـ خل سر سبد این هفتهٔ مادعلی‌اکبر کاوه
ملقب به «همشهری حافظ» است که پس از زور زدن
زیاد، موفق به‌زوردودن ا مناظرهٔ زیر شده است:

### مناظرهٔ دلاك و دلال

دلاکی طعنه زد به دلالی — که تو مسکین چقدر بیحالی
گفت دلال درجوابش: «هان — تو که عیب خودت نمیدانی
هرکسی‌راکه میکنی‌اصلاح — صورتش‌رازخون‌زنی‌بنمالی
پس‌با این‌طرزکارکه‌تو داری — صد رحمت به کار دلالی

سیدمیرزا ـ صد رحمت به فایز هندیجانی!

■ ـ شما اگرجرت و پرتهای‌زیر را «رباعی» نمیدانید، ندانید، اصل کار شاعر آن «مسعود» است که آنرا «رباعی!» میداند:

ماکه رسوای جهانیم، غم عالم چته
ما به‌طراران بخندیم و بخنتیم به خط
هیروگر بکنند اسکناس‌های‌ما را آنها
هرچه‌گویند به‌ما درلاشو به‌گولیم‌چنم!

سیدمیرزا ـ خسودت لازم نیست دولاشی. فقط گردنتو دولاکن. بگو چشم.

■ ـ با عرض معذرت از «فایزهندیجانی فرد» این‌یك بیت را هم از «علی صامت» نقل میکنیم تا سر فرصت برویم سر وقت ایشان!

«قلم بشکست و کاغذ بر هوا رفت»
نمیدانم که عقل من کجا رفت؟!

سیدمیرزا ـ اهه ... تو عقـل هم داشتی و ما نمیدونستیم؟

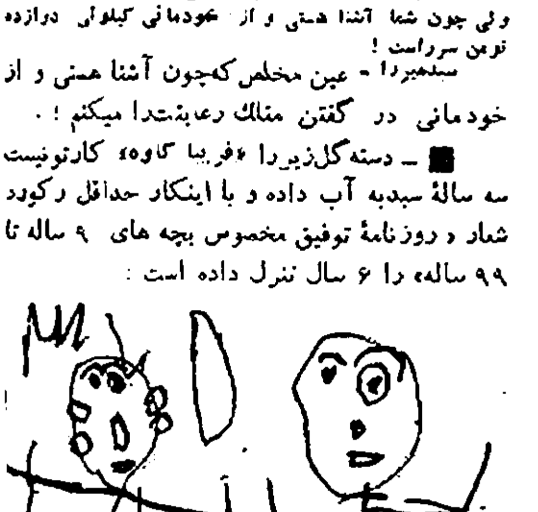
■ ـ ترا خدا بدشانسی را می‌بینید؟ وقتی «فایز هندیجانی فرد» یك‌لطیفهٔ کوتاه‌هم‌برای‌شرکت درمسابقهٔ‌کوتاهترین‌لطیفه میفرستد، آنرا بمخلصان سیدمیرزا بر میگردانند و به زبان حال میگویند:

مال بد بیخ ریش صاحبش!

### آشنا

مشتری ـ گوشت کیلوئی چنده؟
قصاب ـ به همه میدیم کیلوئی هفت تومن و پنجزار ولی چون شما آشنا هستی و از خودمانی کیلوئی دوازده تومن سرراست!
سیدمیرزا ـ عین مخلص که‌چون آشنا هستی و از خودمانی در گفتن مثالك رعایت‌ندا میکنم!.

■ ـ دسته‌گل‌زیر را «فریبا کاوه» کارتونیست سه سالهٔ سبدبه آب داده و با اینکار حداقل رکورد شاغل روزنامهٔ توفیق مخصوص بچه های ۹ ساله تا ۹۹ ساله» را ۶ سال تنزل داده است:



سیدمیرزا ـ از آنجـا کـه بشر قابل ترقی است امیدوارم «فریبا» روزی‌جای شایستهٔ خود را درستون سیدیات بازیابد و جانشین «فایزخان» گردد!

«شاگرد تنبل»




## ننگ بر آدم های ظالم !

با اینکـه از روز تأسیس حزب
ران . بند اسارت از سم خر گسسته
ه و اکثر خران . پالان اخفت رااز
ت افکنده‌اند معهذا هنوزهم در گوشه
نار این جهان . عده ای از خران
ر ظلم و ستم عده‌ای از آدم های از
ا بیخبر هستند. این آدمهای ظالم،
ت ترین بارها را از گرده آنهـا
کشند. بدترین‌تهمت‌ها را به‌آنها میزنند
حتی اگر دست داد ، به فجیع‌ترین
ی آنهارا می کشند و گوشتشان را از
ه‌ها می‌آویزند .

این آدمهای ستمگر اگر خیـال
کنند که ما نمی‌فهمیم و از ظلم آنها
ر نداریم کور خوانده اند . اعضای
دار حزب خران در هر کجـا که
ند جریان ظلم و تعدی آدمها را به
طویلهٔ مرکزی گزارش‌می‌دهند واسم
ی آدم ها تا « روز انتقام» در لیست
ه نوشته می‌شود .

از جمله خرانی که مرتب ما را در
یان اعمال آدمهـای دور و اطراف
: میگذارد ، « خر یزدی » است که
بار به حزب نوشته :

در یزد محلی است بنام «خورمیز»
صطلاح خرکی آن «خرمیز» می‌شود.
ین محل، اخیراً مردی پیدا شده‌که
ها خریداری می کند وپس ازکشتن،
ت خر را بخورد مردم می‌دهد . »
خر دیگری از «میاندوآب» می‌نویسد:
« شهرداری میاندوآب ۱۶ سال
یك دستگاه گاری همراه‌خری جهت
زباله خرید و این‌خر با فداکاری
ل کار بود وحتی درخواست ترفیع
اله جو هم نکرد . تا اینکه‌شهرداری
دوآب» این خرمهربان و زحمتکش
، مدت ۱۶ سال با دلسوزی کلیه
ها را به بیرون شهـر حمل کرده
.هنگام‌پیری مورد غضب قراردادو
.فروش‌اورا صادرکرد .»
:ر زمانی کـه خران بنـد ها را
ه‌اند و در جهانی‌که در بعضی از
ها حتی سگ و اسب را بازنشسته
د تا از حق‌بیمه وسایر مزایا در
بری استفاده کنند، راندن یك خر
ـ آنهم با این وضع زننده واقعاً
سف است .

گسسته باد بند اسارت
شکسته باد گردن آدم های ظالم
«کمیتهٔ مرکزی حزب خران»

## دو سند خریت

### خر دبیر جان ، عرعر عرض می کنم :




تنها سند خریت من ،
اینست که بشما نامه می‌نویسم!
« مسجدسلیمان ــ البرز ك »
کمیتهٔ خربگیری :
آقای « البرز ــ ك »
شاعر خرفکر ما در یك‌مصرع
خرکی گفته :
نامه نوشتن چه سود، بی‌سند معتبر!
ــ سند خریت بفرست. «سم» روی چشم .

□ □ □

### خردبیر محترم حزب خران:

دگر منبعد گول آدم ظالم نخواهم خورد
چو عضو حزب خر گشتم دگر « باری» نخواهم برد

۷ سال است که دست از تحصیل برداشته ام و برای آدمها کار می کنم و اکنون چهارسال است که در یك شرکت تولیدی خرحمالی می کنم وروزی چندرغاز یونجهٔ خشکه می گیرم مخارج چندکره خرو ماچه خر را تأمین می‌کنم . با اینکـه ارباب آدمم این موضوع را می‌داند‌حاضر نیست به‌کاه و یونجهٔ من اضافه کند و هروقت من این موضوع را مطرح‌می‌کنم با زبان چرب و نرمش میگوید ما ترا دوست داریم ما از تو راضی هستیم ما می‌خواهیم درجهـده افسار قشنگتری برای تو تهیه کنیم و از این حرفها...

خردبیرجان سم به پالانت ، مرابه طویله راه بده قول می‌دهم دیگر فریب آدم‌ها را نخورم .
« تبریز : د ج ــ حسینی »

کمیتهٔ خربگیری ــ گول ارباب آدمت را نخور ، او می‌خواهد زندانی از طلا برایت بسازد . هرچه زودتر مدارك لازم را تهیه کن و افسار خود را به حزب خران بسپار .




## خریت

«اجنه»

کی فروشنده عمده خر بـاشد
گـر نه خر پول و معتبر باشد
نیست خرزورهم کم از خرپول
لیك ایـن کـار پر خطر باشد
زانکه خرزورتر از او را بس
در سر راه او مقـر بـاشد
خر بگوش درازو چشم درشت
به ز مخلوق کـورو کـر باشد
خاصه آن خرکه از فساد بشر
دور و فارغ ز شور و شر باشد
در چراگاه پر ز آب و علف
بی‌خبر غلت وخواب و خور باشد
نه بفکر مقام و جـاه وجلال
نـه بـدنبال سیم و زر بـاشد
عـرو تیزش بنغمهٔ بـم و زیر
هـر شبانگاه تـا سحر باشد
تـو مپنـدار هیـچ کنسرتـی
خوشتر از صوت عروعر باشد
خراگـر همقطار قاطر و اسب
یاکه بـا گـاو همسفر بـاشد
دست بردار از خـریت نیست
چون بـدین نام مفتخر باشد
خاصه‌آن‌خر که‌چون‌خر عیساست
حال اگر ماچه یاکه نر باشد
«خر عیسا گرش بمکه برند»
«چون بیاید هنوز خر باشد»

### اطلاعیه

کمیتهٔ خربگیری از کلیهٔ کسانی که تقاضای عضویت دارندو سندخریت می‌فرستند تقاضامی‌کند، همیشه همراه با سند خریت خود ۲۰ قطعه عکس.یك برگ‌درو نوشت‌شناسنامه بافتوکپی آن.و ۱۰ ریال جو بها ، نیز ارسال دارندهمچنین کمیته از کلیهٔ خرانی که تا کنون سند خریت‌فرستاده وازارسال مدارك دیگر کوتاهی کرده یا کلیهٔ‌مدارك بالارا فرستاده و درنتیجه هنوز « کارت عضویت » شان صادرنشده است تقاضا دارد که هرچه زودتر مدارك مورد نیاز را بطور کامل بفرستند تاکارت عضویت شان صادر شود . ۹ - ۱۰



## دختری که الاغش را گم کرده است!

«دختری که‌الاغش‌را گم کرده‌است» عنوان فیلمی است که بتازگی درفرانسه ساخته شده و ستاره‌ای زیبا بنام «دالیان مازل» را به‌شهرت رسانده است .

«دالیان» در این فیلم نقش دختری را بازی میکندکه الاغش گم شده است.

بنظر ما الاغ مزبورگم نشده، بلکه «خر» شده و به‌حزب خران پناه آورده واین ستارهٔ ماماني‌"هم اگر میخواهد خر مورد علاقهٔ خود راببیند تنهاراهش اینست‌که خودش‌هم خر شود وبه‌حزب خران بیاید !

## کلاس ماهی شناسی درگیلان!

مدتی است از طرف شیلات ، انستیتوئی بنام «انستیتو ماهی شناسی » در شمال تأسیس شده که عده‌ای از دیپلمه‌ها بعداز قبول شدن درکنکورمربوطه ، به تحصیل ماهی‌شناسی مشغول میشوند .

از آنجا که درچند سالهٔ اخیر ، بچه های ما ، که‌رنگ ماهی را ندیده اند ، ماهی را از سیبزمینی باز نمیشناسند، به مقامات مربوطه پیشنهاد میکنیم، کلاسی‌هم برای فرزندان گیلان بگذارند که با ماهی سرزمین آبا و اجـدادی شان آشنا شوند و فردا بتواننـد جواب نکیرو منکر را در آن دنیا بدهند !

« رشتی برار »

## کابین بی تلفن درزاهدان!

در اکثر چهار راههای زاهدان‌کابین تلفن هست ولی ازگوشی و دستگاه تلفن خبری نیست . آیا این کابین ها برای دکـوراسیون خیابانهاست یا چیز دیگه !

« شهرام یزدانی »

همشهری - مسائل مربوط به کابیـن را باید از وزیر پست و تیلغراف و تیلیفون که یکی از وزرای کابینه است پرسید ، نه از ما !

## مزایای آسفالت اساسی

از روزی‌که قرار شده شهر ما اسفالت شود ، تا حال خیابانهای خاکی ما چندین بهار را پشت‌سر گـذاشته اند ولی هنوز روی اسفالت را بخودشان ندیده اند . موقع بهار که پیش مسئولین مربوطه میرویم وسراغ اسفالت‌رامیگیریم میگویند : اگر حالا اسفالت کنیم تابستان در پیش است و در اثر «گرما» اسفالت شل میشود! پائیز که میرویم‌میگویند: «زمستان نزدیك است و«سرما» اسفالت را خراب میکند !

شما قضاوت‌کنید باین نمیگویند جواب سربالا ؟

« قره ضیاءالدین : مخلصی »

همشهری - نخیر... حرفتون حرف حسابه . ما اسفالتهائی از مقاطعه‌کاران دیده ایم کـه با نسیم بهاری از جا کنده میشود «سرما و گرما که جای خود دارد !

« تلفنچی : نازك نارنجی »




★ مشهد ★

الو مرکز ، کاکا ، قربون قدت
اینو چاپش بکن ارواح جدت !
بره ، این جوبهای شهر «مشهد»
لجنزار است و بویش ناخوش‌و بد
« ك - ل »

★ فسا ★

الو مرکز ، دلم‌شد در«فسا»آب!
زهجر گوشت، چوتکه گشته نایاب
تسوی قصـابی احمد تلمبـه
نه پیدا میشود گوشت و نه دنبه
« ع - ح »

★ انارك ★

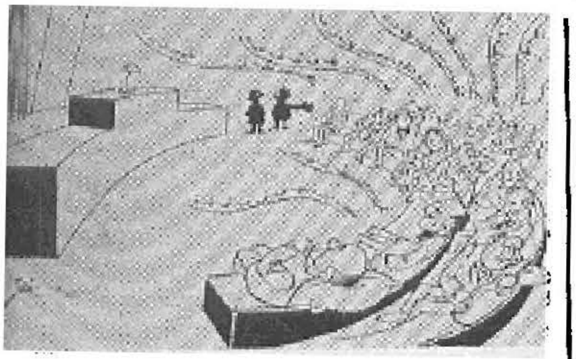
الو مرکز، کاکا دمبت سه‌چارك!
بکلی خبطه فرهنگ « انـارك »
ندارد چونکه اینجا سیکل دوم
بود چون شیر بی‌یال و دم‌و سم!
«محصل ویلون»

★ سیاهکل ★

الو مرکز، کاکا پست «سیاهکل»
کندجان تو آدم را معطل
دو ساله نامهٔ من توی راهه
خوبی پست اینجا مثل ماهه !
« م - مظفری »

★ رشت ★

الو در «رشتم» و رنگم بود زرد
می‌دندان می‌کندتا نیمه شب،درد
من ازکمبود « درمانی مراکز» !
کنم از درد چون زنبور وز وز
« م - ش »



« حرکت منارجنبان سبزوار رسماً تأیید شد » جراید
اولی به دومی - منارسبزوار هم به جنبش افتاد وای

## ترکی نیم پز ...

### اوزون دریا

مشهدی اگود نه خبروار ، بنگر بود دانه لسروا... کلك و فتنه و شروار ، همه‌جا پای پشر وار ، نه بیلیم گف... شده توی جرایدکه به‌مشهدده کیشی‌کم شده و قلب خانوم... اله پرغم شده ، هردیده پر از نم شده، اسباب غم وغصه فراه... شده ، آرواد لاری از دم همگی نعره زدی وای دده‌مه ،مر... چرا کم‌شده در مشهد و جانیم اولوب از این خبر بد ایکی... ذره ، چکنم آخ که ددهم یاندی برادر ....

ها بالام عرض ایلیوم خدمت سرکار ، کـه از جـان... این بندهٔ بیمار ، به زن های خراسان ایله اظهار ،که آروا... مشو ، زین خبر افسرده و بیمار ، آخی اینکه نشدکارک... هی رفته بگوئی‌که شده مرد به استان خراسان‌کم‌و هی‌یاندی... ددهم ، باخ سنی آللاه به جهـان ، تا گـوره سن مرد ب... سرتاسر گیتی شده نایاب ، چه در روم و چه در شام ،چه د... خاك ویتنـام ، چه در کشور خانا... ، چه در شهر جنـاب... مشه‌بایرام ، دیریم ریم و دارام رام ! خانوم جان دگر ا... سینه مکش نالهٔ سوزنده و بشنو سخن بندهٔ شرمنـده و آنی... ایله باور ...

« جوادبه اوشاقی »

## ملایر در زیر نعمت خفه شد !

همشهری جان :

شهر ما صاحب وکیلـی است که میتواند کوس برابری با آمیرزا و بادمجون بزند ! ( همشهری - همه‌شون میتونن ! ) این جناب نماینده در تمام عمر نمایندگی‌اش فقط‌یك دفعه حرف‌زده که آنهم در پارك ملایر و یا صدراعظم بوده !

(همشهری - همان یك‌دفعه‌هم زیادبوده!) و در این نطق ، مهم ترین حرفی کـه ایشان زدند این بود که خطاب به صدراعظم گفتند :

- « ملایر به لطف شما بهیچ چیز احتیاج ندارد ! »

« ملایر : لر فرنگی »

همشهری - راست هم گفته ، ملایر به هیچ چیز احتیـاج ندارد از جملـه وکیل مجلس !



« نخست‌وزیر برای دومین بار به استان سیستان و بلوچستان سفر کردتا کارهای انجام شدهٔ این استان را ببیند » - جراید

عصائی - دفعهٔ پیش که ما اومدیم ، اینجا یه کفاشی بود ؟

استاندار - بله قربان ، ورشکست شد حالا [illegible] !

## جای خوش آب‌وهواخرج‌دارد!

- دنبال خونهٔ اجاره‌ای میگردی ؟
- نه .
- زمین‌داری میخوای بفروشی ؟
- نه .
- اومدی پول نزول کنی ؟
- نه بابا .
- پس حتما‌فیش تلفن داری‌اومدی نقدش کنی .
- فیش ندارم ولی ..
- پس توی بنگاه معاملاتی چیکار داری ؟
- هیچی ، اومدم گواهی انتقال... به یه نقطهٔ خوش آب و هوا بگیرم .
- مگه‌ر لبستون بنگاه معاملاتی‌دار...
- بنگاه ندارم‌ولی با بنگاه دستدار...
- میشه‌یه‌خورده بیشتر توضیح‌بدی؟
- نه بابا ، همین هم که گفتم ا... دهنم در رفت چون فردا سر از جزیر... قشم در میارم !

« زاهدان ... »

عصر جدید!..

# من دلم نمیخواد زنم کار کنه!

«– مادر، نعم نه، من دلم نمیخواد
...نم کار بکنه فهمیدی؟»

– «تو عقلت نمیرسه پسر جون. ...ن سرد و گرم روزگار رو چشیده‌ام، ...میدونم که این روزها بار زندگی با این ...تار سه‌شاهی‌ها بار نمیشه، تو چه میدونی ...ندگی یعنی چی، صد دفعه بهت گفتم ...زم میگم؟ تا پیر نشی نمی‌فهمی یعنی ...ی».

* * *

... همیشه با مادرم دعوا داشتم. ...رچه به عقایدش زیاد احترام میگذاشتم ...یدانستم «آنچه در آینه جوان بیند، ...ر درخشت خام آن بیند» با وجود این ...ضی از حرفهایش را که به مذاقم خوش ...یامد، قبول نمیکردم. همهٔ مادرها ... پسرشان دعوا میکنند که زنت نباید ...ار کند، مادرم به من اصرار میکرد ...ه زنت حتماً باید شغلی داشته باشد!

راستی اینها را که گفتم، یکوقت ...یال نکنید خدا نکرده من زن دارم، ...خیر، من تازه خیال داشتم زن بگیرم ...داشتیم با مادرم بحث میکردیم که سراغ ...ختر های شاغل برویم یا خانه‌نشین؟..

مادرم اینطور استدلال میکرد و ...یگفت:

– «تو مگه بچهٔ این دورو زمونه ...یستی؟ یه‌خورده چشماتو باز کن اطرافتو ...ببین. حالا دیگه دوره‌ای نیست که دختر ...یزده ساله‌رو بیارن توی خونه و تا چشمش ... زندگی باز میشه، شیش تا بچهٔ قد و نیم‌قد دورشو گرفته باشن واون هم انقدر به پاک کردن دماغ این وشستن شلوار اون‌یکی مشغول بشه که نتونه چشمشو به اجتماع بندازه و بفهمه زمان چه‌جوری داره جلو میره. حالا دیگه دوره‌ای نیست که زنها بلانسبت مثل مهتر، صبح تا شوم «کره»هارو تیمار کنن و طوری بوگند اصطبل، اطرافشونو بگیره که مجال استنشاق هوای لطیف باغ دو متر اونطرفتررو بهشون نده.

چشماتو باز کن پسرم، الآن دیگه دوره، دوره زنهاس، بهشون پست وزارت دادن، پست وکالت دادن، خیلی وعده‌های دیگر بهشون دادن ... یا برو روزنامه‌هارو نیگا کن، ببین از وقتی که صدراعظم پارتی زنها شده ولب ترکرده که به خانمها هم مشاغل حساس و مهم واگذار کنین. حالا شبی نیست که خبر انتصابات فرمایشی و معاون وزارتخونه شدن و مدیر کل شدن یکی از خانومارو با عکس و تفصیلات توی روزنامه‌ها چاپ نکنن!.. چرا نباید زن تو هم این شانس‌رو داشته باشه که وزیر بشه و دست تورو هم بگیره و با خودش اون بالا بالاها ببره؟.. ببین، تو اگه یه بلیت بخت آزمائی بخری یه «شانس» داری که دو تومن ببازی، اما اگه دو تا بلیت توی دستت باشه، «شانس» باختت دو تومنی‌هات دو برابر میشه! زن وشوهرهم همین‌جور هستند، باید دو تائی وارد گود زندگی بشن، بلکه یه کدوم بتونن بجائی برسن. بیا پسرم، بیا از من بشنو و درعقیده‌ت تجدیدنظر کن، اگه الآن بمن جواب مثبت بدی همین امروز عصر میرم برات خواستگاری «مهین» دختر «حاج‌عمو»... هم تحصیلکرده‌س، هم خوش‌آب‌ورنگه، همینم که میگن توو زارتخونه شون یه پست مهم داره، دیگه بهتر از این توی زندگی برات پا نمیده. خود «حاج عمو» هم همیشه به پدرت و خانوادهٔ ما محبت داشته، قول میدم که صددرصد با این وصلت موافق باشه.»

مادرم علاقهٔ عجیبی به مهین داشت همیشه آرزو میکرد، یکی از پسرهایش این دختر را بگیرد.

از آنجا که مادرم روی من خیلی نفوذ داشت بالاخره توانست ازمن «بله» بگیرد و ما عصر همانروز باقرار قبلی به خانهٔ «حاج‌عمو» رفتیم.

«حاج عمو» و «زن‌عموجان»، حسابی پذیرائی کردند، به‌به و چه‌چه گفتند و بالابالاها نشاندندمان، پس پس رفتند و پیش‌پیش آمدند، چنان احترامی بمن ومادرم گذاشتند که اونسیس به ژاکلین نگذاشت!.. آثار رضایت و موافقت را بخوبی از چهره شان میخواندم و دیگر شك نداشتم که داماد «حاج‌عمو» شده‌ام.

چون مهین خانم هنوز به منزل بر-نگشته بود ما خدا حافظی کردیم و قرار شد همان شب، موضوع را با خود «عروس خانم» هم درمیان بگذارند و مادرم ساعت ده شب بوسیلهٔ تلفن از جریان مطلع شود.

ساعت ده شب مادرم تلفن زد و در حالیکه من چهارچشمی به گوشی تلفن نگاه میکردم، صحبتهائی بین مادرم و زن‌عموجان ردوبدل شد که زیاد مورد انتظار نبود... از صحبتهایشان بوی یأس میامد.

بالاخره مادرم خداحافظی کرد گوشی را گذاشت و ازمن پرسید:

– توکارمیکنی؟

خندیدم و گفتم:

– بله مادر، مگه تو نمیدونی من کارمیکنم؟

باز پرسید:

– حاضر نیستی ازشغلت استعفا بدی؟

هاج وواج ماندم، گفتم:

– معلومه که حاضر نیستم مادر، اصلا واسهٔ چی این سؤالهارو میکنی؟

مادرم تته‌پته‌ای کرد و گفت:

– هیچی، دختره موافقه، حرفی نداره، فقط میگه من دلم نمیخواد شوهرم کار بکنه!!

«زرد آلوعلك»




«گا» اورشلیم اعلام نکرد که روهان چند وقت باید در بیمارستان بستری باشد» — جراید

روهان – تا کی من باید اینجا باشم؟

آقاموشه – تا وقتی که آبها از آسیاب بیفتد!



در یکی از شهر های خارجی زنان بعداز وضع حمل باید فوراً بسر کار خود رفته و مردان بجای آنان در رختخواب زایمان بخوابند واقوام ودوستان بدیدنش بروند وبرای بچه هدیه ببرند» — جراید

مهمانها – مثل اینکه آقا توی رختخواب نیست کجا رفته؟

کلفت – امروز روز هفتم بود بردنش «حمام زایمان»!



«هیپی های وطنی یکدیگر را به هیپی گری قبول ندارند»
هیپی اولی به دومی ـ بیچاره ، به تو هم میگن هیپی، من موهای سرم قدتمام هیکل تو شپش داره !




### عموسام

موآن رندم که نامم بی عموسام
نگردم دوست با اخلق ویتنام
بریزم بمب های گنده گنده
به روی کله شان از صبح تا شام
«آق محمود»

### بیداد زمستان

ز دست برف و بوران ، وای برمن
ز بیداد زمستان وای برمن
شده ساق سفید دلبران ، باز
میان چکمه پنهان ، وای بر من
«ابوللل غلغالی»

### فریاد

ز دست بنز و تاکسی هردو فریاد
که هر گه این نباشد ، آن کنم یاد
پیاده میروم تا دم بنده منزل !!
ز قید هردو تاشان هستم آزاد
«م . ریحالی»



پلیس اولی به دومی ـ گاز اشك آورمون تموم شده ، میخوای براش روضه بخونم !؟

رفتن به محل کارش از خانه بیرون آمد . وقتی به ایستگاه اتوبوس رسید. دید طول صف از اینجاست تا آنجا ! و یك بازرس شرکت زائد هم کنار صف ایستاده که نگذارد کسی خارج از نوبت سوار شود . در همین وقت یك اتوبوس پر از مسافر از راه رسید و با اینکه جای اضافی نداشت ، علی آقا پرید بالا و در جلوی چشم بازرس با یك دنیا فیس و افاده یك نفر را بلند کرد و خودش جای او نشست . عجب اینکه با همهٔ سخت گیری که آنروز حکمفرما بود نه بازرس حرفی زد و نه مسافرها اعتراض کردند . آیا میتوانید بگوئید چرا ؟
«گل مولا»

جواب در شمارهٔ آینده



«بهمن صاحب فرزند میشود» ـ جوانان
**بدون شرح !!**

### مار !

حسن ـ چته بابا ، چرا ناراحتی ؟
رضا ـ یه مار دیدم چوب برداشتم بکشمش . . . ولی بعداً فهمیدم مار نیست یه تکه چوبه...
ـ خوب، پس چرا داری میلرزی ؟
ـ آخه چوبی که برداشتم که مار رو بکشم ، مار بود !

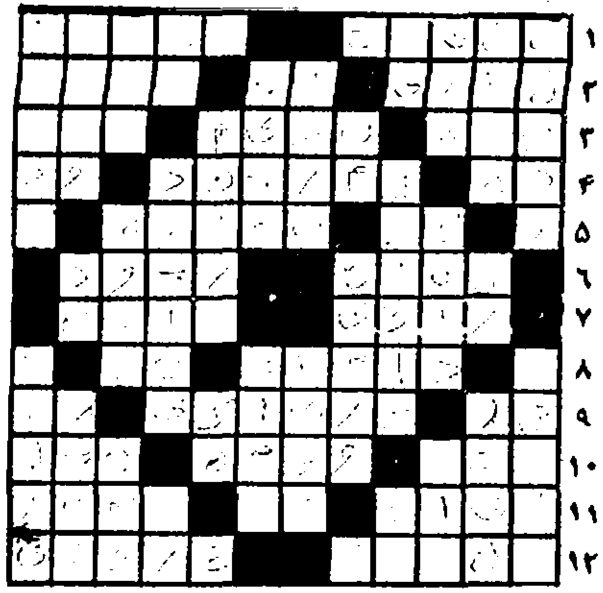
### کشف آمریکا !

آموزگار از پسربچهٔ ۱۰ ساله ای خواست که انشائی دربارهٔ کشور آمریکا بنویسد . پسربچه نوشت :

« آمریکا آنقدر بزرگ است که برای کریستف کلمب غیر ممکن بود آنجا را کشف نکند !! »

### آمادگی

استاد بدانشجویان ـ آقایان ، سؤالات امتحانی شما حاضر و توی چاپخونه س ... شما میتونین سه روزه خودتونو برای امتحان آماده کنین ؟
یك دانشجو از ته کلاس ـ آقا اگه بدونیم چاپخونه کجاست ، یه روزه هم میتونیم!



**افقی** : ۱ـ چپق همراه با موسیقی ـ گاهی اوقات چوب توش میرود ۲ـ جاهل خروس ها ـ دوغ سفید ! ـ همه را رنگ میکند ۳ـ مادر عامیانه ـ اینهم رفیق ندیمه است ـ «شبه» اش چند وقت پیش پیدا شده بود ۴ـ عدد دهاتی ـ کراوات افقی ! ـ میخواست دو بیاد ولی کاه باشد ۵ـ گوشش به هیچکس بدهکار نیست ـ از حال پیاده هیچ خبر ندارد ۶ـ زبان از بیخ عرب ـ حالا که دیود ، عیبی نداره ۷ـ مشغول روایت کردن است ـ محل کوبیدن آب! ۸ـ بغل دست عروس خانم ـ با همهٔ باریکی، گاهی توی اینهم میروند ۹ـ دشمن خونی خیر ـ از سهمیه داران است ! ـ سراغش را از سیب زمینی نگیرید ۱۰ـ مواظب باشید که خطر داره ! ـ از وسائل زیبائی فناتیك ! ـ برعکس این استولی آن نیست! ۱۱ـ چندتا یوم ـ بدن هزار کیلوئی ! ـ کارد دشمن خونی این است ۱۲ـ هردو با توش !؟ ـ آرزوی هر دختر و پسر دینن نباتی نخورده !

**عمودی**: ۱ـ چهل نفر شان برای یك مو بز صف می کشند! ـ پدر جدتریاك ! ۲ـ ویلای پرندگان ـ دل عوضی ـ یکی از دوستان عقرب ۳ـ ای بره ، بره ، بره ـ بازار بی فایده ـ دم را وی را گرفتند و انداختند بیرون ! ۴ـ اینهم مشغول ندادادن است ـ کمربند گردن ! ـ خودمانیم ۵ـ ازخسیس سراغش را نگیرید ـ غذای مجردها! ۶ـ روی پاکت بنویسند ـ وایستا ! ۷ـ هم ردیف بی خاصیت است! ـ هرچه مینی تر بهتر ! ۸ـ برای دزدیدنش اول باید یك چاه پیدا کرد! ـ مینی کوه ! ۹ـ حشره ای در تآتر ! ـ شنل دم دری! ـ لباس پشمی مرغ ! ـ از بس قوت داشت متلاشی شد! ـ هووی دنباله دار! ـ تختخواب نی نی کوچولو ۱۱ـ نوعی اسب ـ چدن سرشکسته ـ آقا بالاسر مرئوس ۱۲ـ پدال گاز شیمیائی! ـ رفیق وافور !
« خیارجمبر »

حل جدول شمارهٔ ۴۰

افقی : ۱ـ باسن ـ لنگر ۲ـ گاریچی ۳ـ کم .. زبرك ـ بله ۴ـ نسم ـ لق ـ لات ۵ـ تنتك ـ مراز ـ ۶ـ اکرم ـ زیپ ۷ـ آجر ـ نخ ـ قرض ۸ـ شر ـ لواش ـ سر ۹ـ درچرخه ۱۰ـ ترس ـ ماست

اسامی برندگان جدول شمارهٔ ۴۰

۱ـ تهران : آقای محمود قدس ( برندهٔ یکسال اشتراك توفیق ماهانه ) ۲ـ اصفهان : خانم بهجت رضوی ( برندهٔ شش ماه اشتراك توفیق ماهانه ) ۳ـ تهران : آقای علیرضا احمدی ( برندهٔ یکسری سالنامهٔ توفیق ) ۴ـ قصرشیرین : خانم مهری شاهرخ (برندهٔ یکسری کتاب توفیق ) ۵ـ تهران : آقای امیرحسن توفیقی ( برندهٔ یك جلد کتاب توفیق ) ۶ـ تبریز : آقای اصغر عطائیه ۷ـ تهران : خانم پروین منطقی ۸ـ همدان : آقای جلال کاظم پور ۹ـ تهران : خانم شهربانو همتیان ۱۰ـ نیشابور : آقای جلال اکبری : ( هر یك برندهٔ یك سال سالنامهٔ توفیق ! ) که جایزه شان از ماه آینده ارسال میشود .

عین این جوائز بکسانیکه حل صحیح این جدول را بفرستند داده خواهد شد. فقط کسانی در قرعه کشی شرکت داده خواهند شد که نام و آدرس خود و شمارهٔ جدول را در روی پاکت و توی نامه نوشته باشند . اسامی برندگان این جدول و حل آن در پنج شمارهٔ بعد اعلام میشود .

## دختر حوا

### کیف سنگین

نگاه به کیف سنگین و پر از کتاب دختر خانمی که بمدرسه میرود نکنید، اگر محتویات کیف را بررسی کنید خواهید دید دوسوم کتابها ، کتابهای غیر درسی ورمانهای صددرصد عشقی است !

### زدن

خانمها علی‌الاصول عادت به زدن دارند حالا یا حرف می‌زنند یا داد می‌زنند...ویاشوهر بیچاره‌را(!)

### مد دمده

خانمها تلاش میکنند که مد را دمده کنند و از دست مد راحت‌شوند چون هر لباس آخرین مدی را میپوشند می‌بینند عده‌ای ازهم‌جنسان‌شان قبل‌از آنها آنمد راپوشیده‌اند!

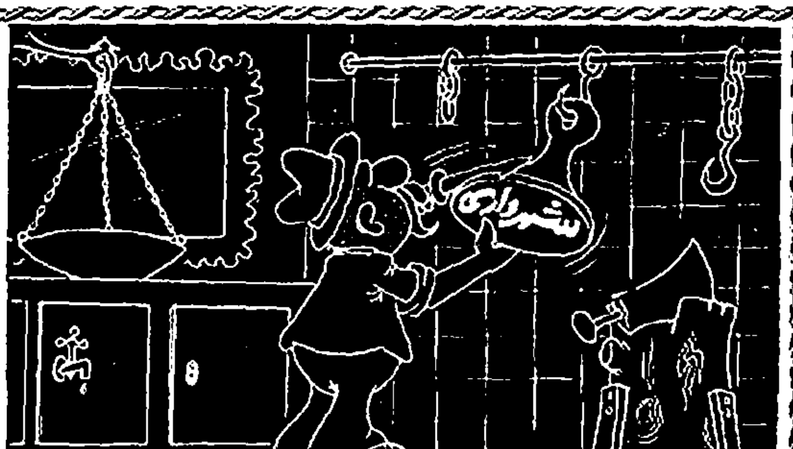
### بدترین مصیبت

بدترین مصیبت برای زن این است که برای رفتن‌به مهمانی بهترین لباس را بپوشد و بهترین آرایش را بکند ، ولی موقع حرکت شوهرش او را مجبور کندکه چادر سرش کند به مهمانی برود !    «گل‌مولا»

## شوهر من!  دوشیزه: «مارگریت بیگم»

شوهرم نگذاشته ، از بهرمن ، هوش وحواس
بسکه باشد حقه باز و نافلا و ناسپاس
روز و شب ایراد میگیرد ز سر تا پای من
گرچه میباشد خودش، زشت وقناس و کله طاس
در پی کلچهرگان ، جنبد سر و گوشش مدام
با منار اصفهان ، بوده است گوئی همکلاس !
بسکه دنبال قمار و میگساری میرود
کرده من را بینواوکرده خودرا آس‌وپاس
هیکلش چون بنز زالد ، هست اوراق و خراب
کله اش باشد تهی از مغز و جیب از اسکناس !
تا ببیند دختر همسایه را با چشم هیز
غالباً جایش بود یا روی بالکن یا تراس
درس پولتیك و سیاست را بود! اوفوت آب
هست زبنرو، وعده‌اش توزرد! وحرفش‌بی‌اساس
گاه با افیون توی « پستو! » شود سرگرم نور
گاه با کلفت توی مطبخ بود مشغول لاس
الغرض بر جسم و جانم میزند پیوسته نیش
آنچنان نیشی که صدرحمت به نیش ماروساس






« شهردار گفت : گوشت قصابی‌ها باید
با مهرشهرداری عرضه شود » ـ جراید
«فرستندهٔ سوژه . رحیم معینی»
بدون شرح !

## پسر آدم

### شاخنه

مردها آنقدر شلخته و تنبل تشریف دارند که اگر بخاطر پز دادن جلوی زنها نبود هر گز یکبار هم به شلوار خود نمیزدند !

### خواستگاری

خدا رحم کرده که دختر ها بخواستگاری پسرها نمیروند و الا این موجود از خود راضی چنسان ناز و ادا بخرج میداد که خواستگار را از شکر خوردن پشیمان میکرد!
« عفت خانم »

### امتیاز

در امتیاز زنها برمردها همین بس که مردها درجنگ شرکت میکنند و آدمهای سالم را زخمی میکنند ، ولی زنها در بیمارستانها زخم همان زخمی ها را می‌بندند و از مرگ آنها جلوگیری میکنند .

### حواس پرتی مردها

بیشتر جیب بری‌ها در موقع دید زدن آقایان اتفاق میافتد ،چون در این لحظه آقایان آنچنان غرق درچشم چرانی هستند که اگر تنبانهم از پایشان بکشند خبردار نمیشوند
« مادمازل بیوه »

---

## کارمند نمونه

● کارمند جلمبری می‌گفت : من می‌توانم سالها مردم یك‌شهر را ، هر نحوی که بخواهم اذیت کنم مشروط براینکه رئیس یك اداره شوم!    « محمود »

● «جان لنون» بیتل‌معروف قادر است یك ماه با همسرش‌دررختخواب بماند و بیرون نیاید، مشروط براینکه ریفتی که میدانیم و میدانید نخورده شد !

● ... ومن هم حاضرم تا ابد رختخواب بمانم و هیچوقت از آن بیرون نیایم ، مشروط براینکه ازهمان ...

## قیافه‌های تماشائی

□ قیافهٔ جوانی که با هزار زور سوار اتوبوس شده یك‌صندلی خالی برای نشستن پیدا کرده ،ولی ناگهان متوجه می‌شود که پیرزنی با غضب به او نگاه می‌کند که یعنی:
ـ د.. یالا پاشو من بشینم !

□ قیافهٔ معلمی که گچ را از دانش آموزی که مسئله ای آسان را نتوانسته حل کند می گیرد ،ولی چند دقیقهٔ بعد می‌فهمد که خودش هم مسئله را غلط حل کرده است !

## اگه گفتین ؟

۱ ـ اگه گفتین در سالن سینما اگر زنبوری روی سینهٔ یك دختر خانم بنشیند کجایش رانیش میزند؟

۲ ـ اگه گفتین مسافران اتوبوس‌های شرکت واحد به بارکابی بیشتر علاقه دارند یا به راننده ؟

جواب در همین زیر :

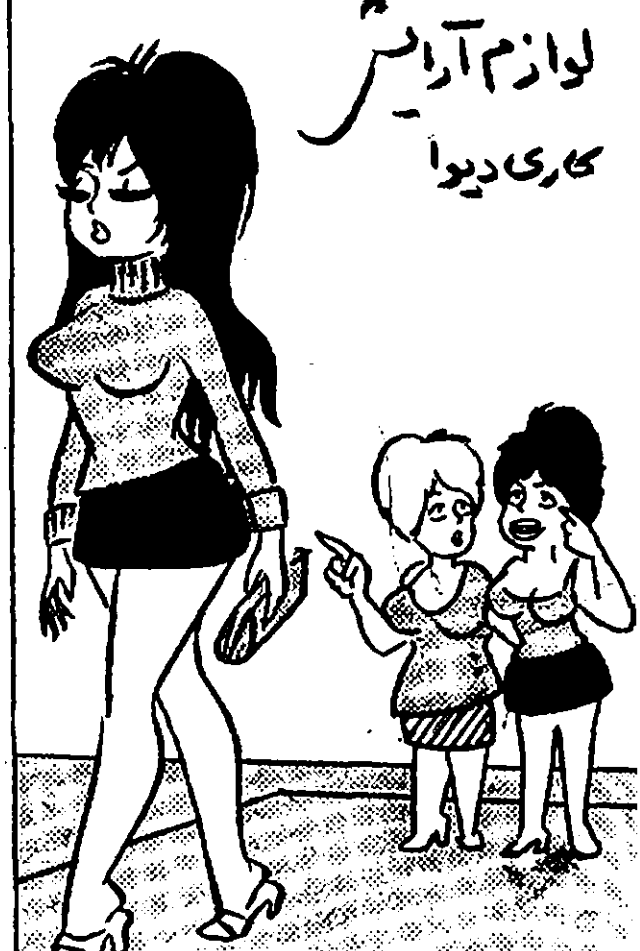
[illegible]

## سه کس و سه چیز

سه کس با سه چیز همراه است :
★ مینی‌ژوپ با : راز !
★ ماشین با : گاز
★ ویگن با : جاز
« ی ـ رمضانی »

سه کس به سه چیز معتاد است :
★ رقاصه به : قر
★ هنرمند به : هر
★ پر حرف به ور:
« ح ـ طلاجیان »

سه کس به سه‌چیز علاقه دارد:
★ کچل به : کلاه
★ نورچشمی به : مقام دلخواه
★ زن به : شوهر سر براه




اولی ـ ماشاالله پری خانم روزبروز جوونتر وخوشگلترمیشه!
دومی ـ بگو ماشالله به « لوازم آرایش کاری دیوا »
که پری خانمرو روز بروز جوونتر وخوشگلتر میکنه !

## نمایشنامهٔ زمستانی در یك پردهٔ گلدار !

# علت ناراحتی

بازیگران : آقا مرتضی و چندنفر از رفقایش
صحنه : یك اطاق شش درچهار

ساعت شش بعدازظهر است . بااینکه هوا تاریك است، معهذا هنوز [برق] منازل قطع نشده . باران بشدت میبارد .

مرتضی خان اخمهایش توی هم است. از شدت ناراحتی با کسی [حر]ف نمیزند. فقط گهگاه نگاهی به تماشاچیان می‌اندازد وزاغ سیاه [خا]نم‌ژوپ‌پوشی را که درردیف جلو نشسته چوب‌میزند.

دوستان مرتضی خان وارد صحنه میشوند :

[او]لی ـ مرتضی جون ، چیه دمغی ؟
[مر]تضی خان ـ چیزی نیست ... یه خورده ناراحتم .
[دو]می ـ حتما با زنت دعواکردی ؟
[مر]تضی خان ـ نه... همینطوری ناراحتم .
[سو]می ـ آهان...فهمیدم‌چون‌مادرزنت اومده‌خونه‌تون‌مهمونی ناراحتی!
[مر]تضی خان ـ نه نوکرتم ، این ناراحتیم ربطی به اون نداره .
[چ]هارمی ـ فهمیدم ، حتماً طلبکارات موقع‌گرفتن حقوق مچنوگرفتن؟
[مر]تضی خان ـ نه قربونت برم ... طلبکارا غلط میکنن مچمو بگیرن، [م]گه ارث پدرشونو از من طلبکارن ؟!
[پن]جمی ـ فهمیدم ناراحتیت از چیه ، حتما زنت واسه شام با گوشت [ی]خچه کتلت درست کرده !
[مر]تضی خان ـ کاشکی ناراحتیم از این بود !
[ش]شمی ـ پیداش‌کردم..حتماقسط‌بانکی‌که‌از‌آن‌وام‌گرفته‌ای‌عقب‌افتاده؟!
[مر]تضی خان ـ نه‌جانم ، نه‌عمرم ، نه عزیزم ... ناراحتیم‌ازاینا نیس.
[هفت]می ـ بابا تو که مارو خفه کردی .. بگو پس ناراحتیت از چیه ؟
[مر]تضی خان ـ روراس بگم‌ناراحتیم از اینه که مایو وقایق ندارم !
[ه]شتمی ـ مرتضی جون ، قربونتم ، مثل استادای دانشگاه حرف نزن، [ی]ه جوری بگو ازش سردربیاریم !
[مر]تضی خان ـ با این بارونی که داره میاد ، آخه چطـور ناراحت [ن]باشم ! من مادر مرده ! که نه مایو دارم نه قایق ، آخه چطوری [ف]ردا صبح از توخیابونا خودمو به‌اداره‌برسونم !؟ پرده می‌افتد.

« ملابنویس »

باد، چون برای اینکه دردرس حساب بـه پسرش کمك کرده باشد خودش را عـوض معلم جا زد و گفت :

ـ شخصی سه‌توپ پارچه که هر توپ آن ۱۰ متر بود از قرار متری ۰ ۲ ریال از باك بزاز خرید .
حالا شما پیدا کنید...!

پسر بادمجون که دید پدرش مکث کرده‌و حرف نمیزند ، پرسید :

ـ پیدا کنیم چی‌چی‌رو ... حتماً قیمت پارچه‌رو؟
ـ نه .
ـ مقدار پارچه‌رو ؟
ـ نه .
ـ پس چی‌چی رو پیدا کنیم ؟
ـ خود بزاز رو !!

« البولتوری »

( بچه‌جوادیه )




دیـدم سحر گـدالی   گـدای بینـوالی
کنج کوچه نیشته !   گـردنش شیکسته
پاهاش یه‌خورده شل‌بود   سرش کمی کچل بود
دستاشو هی کج میکرد   پولاشو هی رج میکرد
می‌گفت غمین و نالون   خـانوما و آقـایون
کورم و پا ندارم   یـه ذره نا نـدارم
شب تا سحر مینالم   رحم کنیـن بحالم



هرچی دارین همینجا
بدین براه خدا
یهو یکی جلو رفت
ریخت روآتیشش نفت
آورد اونو بهوشش
یواشی‌گفت تو گوشش .

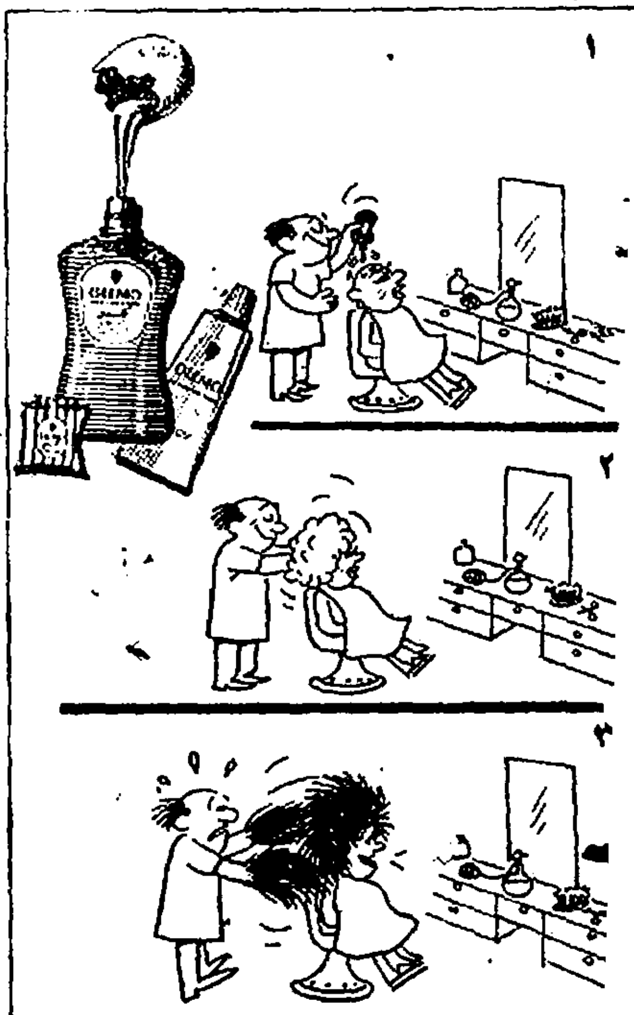
گـدا هارو میگیرن   شما هارو میگیرن
گداهه گفت ابوالفرض !   دوپا دیگه گرفت قرض
چشم کورشو وا کرد   کمی منو نیگا کرد
پاهاش درست و صاف شد   درد و غمش غلاف شد
ریخت تو جیبش پولاشو
بلن شدو د ــ دررو !




ــ به نامزدت « مینو » چقدر علاقه داری ؟
ــ باندازهٔ « تافی مینو »؟ برای اینکه « تافی مینو » با کره ساخته میشود



معلم ـ بهترین چای جهان از کجا بدست میاد؟
شاگرد ـ از کارخانهٔ «چای جهان».




مبوگلدو، با زردهٔ تخم مرغ» در تقویت موها اعجاز میکند!



# تعبیر خواب

## آدم ناشناس!

جوانی هستم پانزده ساله. خواب دیدم باشخصی ملاقات کرده ام که کاملا برایم ناآشناست و با تعجب دارم نگاهش میکنم. لطفاً این خواب را برایم تعبیر کنید. «محصل دبیرستان»

تعبیر: محصل عزیز، شما در آیندهٔ نزدیک «معلمی» را که برای درس دادن به کلاس تان میآید می بینید!

## خواب مینی ژوپ

خواب دیده ام درجای با صفائی هستم، پر از مینی ژوپ پوش! آنهم چه مینی ژوپی که بچشم نمی آید! تعبیرش چیست؟ «عاشق مینی ژوپ»

تعبیر: بزودی گذارتان بیکی از دانشکده ها می افتد و چند لحظه ای زیر پله ها توقف می کنید!

## خواب پریشان

عدهٔ زیادی برای کاکائامه داده اند وهمه شان از رو دست هم نگاه کرده اند و یکجور خواب دیده اند باین شرح که: پریشب در خواب دیدیم کشورهای بزرگ پایشان را از خاورمیانهٔ عربی بیرون کشیده اند و بجنگ و برادرکشی خاتمه داده اند! لطفا تعبیرش را بفرمائید.

تعبیر: باطلاع این عده و بقیه کسانیکه بعدا میخواهند این موضوع را خواب ببینند! میرسانیم که این خواب غیر واقعی است و درعالم واقع تعبیر ندارد ضمنا شب ها قبل از خواب اخبار، آنچنانی جراید نخوانند که خدای نکرده خواب پریشان (!) ببینند!

## آب مفت!

الان چند ماه است. آب منزلمارا قطع کرده اند با اینحال پریشب خواب دیده ام که یك عالمه آب توی منزل داریم! تعبیرش را بفرمائید. «جنوب شهری»

تعبیر: چندروزدیگر سیلاب خیابانها می آید منزلتان مهمانی!

«برك چغندر»

## ندای غیبی

(ن ـ ر توفی)

دو روز قبل، در راهی درون چاله افتادم
میان آب و گل مانند یك تاپاله افتادم
شکسته دست و پا بردند، نزد دکترم، آنجا
به روی تخت، با درد و فغان و ناله افتادم
به فکر چاله ها و درد دست و پای خود بودم
که یاد شهرداری و وعدهٔ هر ساله افتادم
که فرمودند، تهران میشود آباد، سرتاسر
به خنده، با دهان گندهٔ چون ساله افتادم
به دل من آرزوی مرگ خود کردم ولی هاتف
ندائی داد، (کز وحشت چو یك برشاله افتادم):
ـ «سروکارت بود با شهرداری بعد مردن هم!»
ز روی تخت گشتم جیم و یاد خاله افتادم
به راه خانهٔ خاله دوباره بر زمین خوردم
به لطف شهرداری باز هم در چاله افتادم






## موافقین خطوط کمربندی

تحقیقات جراید نشان میدهد که در تهران دودسته از افراد با خطوط کمربندی «موافق» و یکدسته مخالف اند.

موافقین خطوط کمربندی دستهٔ مشخصی نیستند، ولی مخالفین آن بطوریکه روزنامه ها نوشته بودند «جماعت اتوبوس سوار» میباشند.

ملاحظه میکنید که جز «جماعت اتوبوس سوار»، بقیه «اهالی» با خطوط کمربندی موافقند و از آنجاکه موافقین «دودسته» هستند «مخالفین چاره ای ندارند که با وضع موجود بسوزند و بسازند ... چون زعمای شرکت زاید خیلی بهتر از بنده و شما میدانند که درچه جاهائی باید از «تز مشهور «حق با اکثریت است» کمال استفاده را کرد! حتی اگر تعداد «اکثریت» «نصف تعداد «اقلیت» هم نباشد!!

«ل د»



## در جوجه کبابی حاتم

مشتری - این گربه های اینجا چرا اینقدر لاغرند!..

گارسون - برای اینکه بسکی «جوجه کباب» های ماخوشمزه است مردم تا ذرهٔ آخرشو میخورن و حتی استخونهاش هم به گربه‌ها نمیرسه !..

«رستوران حاتم»: تهران - جادهٔ پهلوی - تلفن: ۸۹۲۲۸۱

### فرق مهم

فرق مهمی که بین گوشت یخ زده و گوشت معمولی وجود دارد این است که گوشت معمولی، حداکثر یکساعته روی آتش میپزد، درصورتیکه گوشت یخ‌زده فقط بایددوسه‌ساعت روی آتش بماندتایخهایش آب‌شود ... حالاپختنش سرش‌را بخورد !

«خیارچمبر»

بیکاری بعد از بیکاری!

- بعداز شش‌سال بیکاری حالاهم که یکجا مشغول‌شده‌ام، از صبح تا شوم «بیکار» نشسته‌ام.

- نکنه «مدیر کل» شده باشی؟

- نه، «مهندس مشاور» شده‌ام!

شرکت زاند باصطلاح خودش طولانی‌ترین خط اتوبوسرانی را دایر کرده. این خط از ونك به بازار می‌آید و از مسافر ۶ تا بلیط دوقرانی هم میگیرد ... یعنی چندبرابر سابق !

یادمان است که وقتی شرکت زاند میخواست بلیطهای دوقرانی را سه قران بکند، سر و صدای مردم بلند شد و جلویش را گرفتند و نگذاشتند گران شود. حالا که بجای دوقران عملا از چهار قران هم بیشتر می‌گیرند مردم چرا چیزی نمی‌گویند ؟

... نکند ریغن نباتی روزبروز بیشتر کار خودش را کرده و مردم علاوه بر بیحالی حتی دیگر متوجه‌حقه و کلك هم نمیشوند ؟..

«دلوده»

### عاشق تریاکی !

قربان تو گلدرخت و بی‌غل‌وغشی
با عاشق خویش، همدم و هم‌نفسی
کیفور شوی چو بنده از نشهٔ خود
زانا تو اگر چو من دود بشی، بکشی!

## رباعیات



**میلرزد** «خان‌قاردانش‌خلخالی»

آن بچهٔ تو که در قفا میلرزد
چون عقرب قطب نما میلرزد
لرزیدن آن بعلت سرما نیست
در سردی و گرمی هوا میلرزد

**صدراعظم** «مندرس»

صدراعظم ملك‌جم سخن‌ساز کند
با نطق و وعیدو وعده‌اعجاز کند
پیپی‌به‌لب‌و عصا بگیرد در کف
ازخویش، بسی‌رضایت ابراز کند

**دلخواهی** «آواره»

هرچندکه بدخواه‌منی، دلخواهی
زیبائی و دلربائی و چون‌ماهی
ای ماه، اگر به ماه‌دستم برسد
در کشور وصل تو نیابم راهی





«وسیع‌ترین‌ها بوسیله تلفن به‌اطلاع مسافران رسانده میشود» - جراید
وزیر: بیراهه - اگه برین خودتون پای خودتونه!



«هویدا گفت: خستگی من درسفر به شهرستان‌ها از بین میرود» - جراید
- روم صحرا... من خسته دهم «وعده»... دسته دسته!

## این و اون

دشمن کلیه و کبد تا حال
بود ریغن نباتی و اکنون
آمده گوشت منجمد که بود
ضرر خوردنش فزونتراز اون
«نی‌نی کوچولو»





## قصه هفته

# ۶۶۶۶۶ «شیشمین سال!» ۶۶۶۶۶

یکی بود یکی نبود ، غیر ازخدا هیشکی نبود . یه عده بنده‌های بیکار خدا از همه رقم دور هم نشسته بودن ، حوصله شون ازبیکاری سررفت . یکی شون گفت چیکار کنیم ؟

اون یکی که اسمش «بادمجون» بود گفت من امروزشنستم **خبر دار** شده که صدراعظم‌عبائی **شیشم‌ماه** نخست‌وزیرشده‌وحالاچون‌امشب شب **شیشمین سال** صدارتشه بیاین‌هر کودوم بااین‌مناسبت یه کاری براش بکنیم

«اوس عباس» گفت‌من‌امشب به‌افتخار **شیشمین‌سال** نخست‌وزیری «آقا» توی «کبابخونه» بجای کباب، **شیش‌پرس «شیشلیك»** میخورم!

«آمیرزاه گفت»من چون «آقا» حقوق‌مارو**شیشهزار تومن** کرده به‌نیت **شو نزده‌هزار تومن** شدن حقوق‌مون**شیشهزارو شیشصد و شصت وشیش تاصحیح است احسنت** واسه‌ش میفرستم!

«عامورضاه گفت من‌اگه‌**شیشدو نگ** حواسم‌رو جمع کنم بادملس، براش یه **«جفت‌شیش»** میارم!

هاجر خانوم تربیت گفت بیاین براش **«شب شیش»** بگیریم!

«شوکت‌الملوک خانوم» گفت‌و براش « **شیش انداز** » درست کنیم!

زیکولوهه گفت: بافتخارشیشمین **«انیورسر !»** «پرابم‌مینیستری» ش، صفحه **«شیش کباب»** رو بذاریم و «چیك توچیك» برقصیم!

تریاکیه گفت: من بافتخارشیشمین**سال** نخست‌وزیری‌امیرعباس عنائی **«شیش نخود»** تریاك میکشم به‌امید روزی که‌این شیش نخود **«شهمیه»** م بشه **«شیش‌لول»** !

آس وپاسه گفت : برای شرکت در این جشن تنها کاری که من میتونم بکنم اینه که بـا **«شش»** ام‌**شیش‌تا** نفس عمیق بکشم ! ؟

و درئیس‌شرکت‌بی گوشت» که جنسش ازهمه بیشتر**خورده‌شیشه** داشت گفت : ومنهم برای شرکت دراین جشن ، یه روز به همهٔ مردم بجای «گوشت منجمد» ، **گوشت‌شیشك** میدم !..

.. که«کاکا توفیق» **شیشکی** قایمی براش بست... و«مشدی‌ملت» (چون ریغن نباتی‌خورده بود!) فقط تونست براش **شصت اش** رو بلند کنه !؟

«خاله سوسکه»

- وزیر: یاستور بزه آبکی شده‌است »
- سلام بر حسین (ع) ، لعنت بریزید!

«فرستنده سوژه : کباب فروش »
... دندان موشه دارا ، کرم‌خورده !»
**بدون شرح**

## پدافند

- پدر ، من بااجازه‌ت میرم دانشکده پدافند.
- میری اسم‌تو بنویسی !..
- نه ، میرم معنی « پدافند » را بپرسم چیه ؟
«ضد ضربه»

## جایزه !

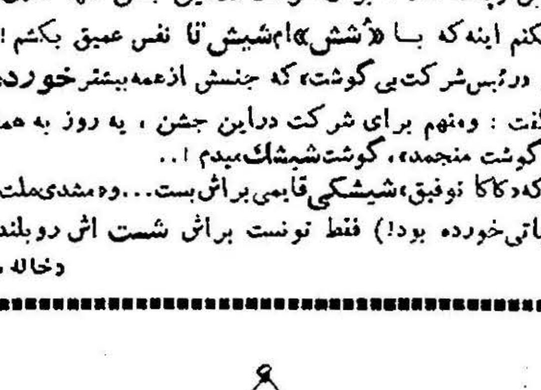
روابط عمومی شهرداری تهران به ده نفر از کسانیکه بتوانند پول آگهی هائی را که شهرداری در چند ماه اخیر در مورد «بقایای عوارض سطح شهر» به جراید داده دقیقا حساب کرده و پولی را که شهرداری بابت همین عوارض از مردم گرفته ازمبلغ آگهی ها کمر نمایند و صورت ریز قضیه را ارسال دارند بقید قرعه جوایزی میدهد!

جوایز برندگان عبارت است از بخشودگی از عوارض سطح شهر ! وچاپ عکس برنده در صفحهٔ اول روزنامه ها بخرج شهرداری !

* * *

## پیشنهاد در پیشنهاد !

مهندس مشاور طراح جامع تهران هفتهٔ گذشته پیشنهاد داد که برای ساکنان دروازه غار یك شهر جدید ساخته شود و مهندس غیر مشاور توفیق نیز پس‌از مطالعه پیشنهاد آقای مهندس مشاور ، بلافاصله پیشنهاد دادکه قبل ازساختن شهر جدید برای ساکنان دروازه غار یك شهرداری جدید ساخته شود زیرا آن شهرداری خودش با اخذ عوارض مخارج ساختن شهر جدید را تأمین خواهد کرد حالا از کجا عوارض میگیرد معلوم نیست .



در نمایشگاه نقاشی بین المللی

اولی بدومی - اگه گفتی کی بکی میخنده !؟

## زبانحال محصل نخاله

«ابوطیاره»

منم که توی مدرسه ، زیر دبیر میخ میذارم
میخ اگه دستم نرسه ، رو صندلی سیخ میذارم
روی زبون بچه‌ها ، فلفل و زرنیخ میذارم

□□□

منم که توپ‌والی میدم ، روزی یه شیشه‌میشکنم
میز ها و صندلی هارو ، با ضرب تیشه میشکنم
نه یکدفه نه ده دفه ، بلکـه همیشه میشکنم

□□□

توی حیـاط مـدرسه ، هی شیشکی درمیکنم
تو پمپونك آب میریزم ، شلوارارو تر میکنم
هرکی بهن دس بـزنه چـرخشو پنچر میکنم

□□□

ساعت چهار که شد میرم ، دخترارو دیدمیزنم
سراغ لیترن میـرم ، سری به ناهید میـزنم
بعضی شبام با بچه‌ها ، سری به جمشید میزنم

□□□

وقتی که امتحان میشه ، جـای منه اون عقبا
کاماس کاماس نت میکنم ، یواشکی‌و در خفا
تا که با این دوزوکلك ، یه‌سال‌دیگه برم‌بالا



«میاقارو هنرپیشهٔ هولیوود گفت :
این ما نیستیم که لخت میشویم» ـ جراید
میاقارو (ضمن اشاره به کارگردان و تهیه کنندهٔ):
ـ این ما نیستیم که لخت میشویم... اینها هستند که ما را لخت میکنند!

***

## ارتقاء معلمان

طبق طرح جدیدی که برای ارتقاء معلمان به کمیسیون استخدام داده شده هر معلمی که سه هزار ساعت تدریس کند به گروه بالاتر میرود.

البته اطلاع دارید که منظور از گروه بالاتر گروهی است که اعضای آن از فرط کار، دید چشمشان کم شده و از عینک استفاده مینمایند!

یکوقت خیال نکنید در گروه بالاتر نان و حلوا قسمت میکنند؟..

«منکر شکار»

... وشگون نگیر! ...

جان من هی بیجهت ایراد از این و اون نگیر
عیب، از کتاب و رنبر و سنگک و تافتون نگیر
هی نگو کارا خرابه: این بده، اونجا کجه
اینهمه ایراد، از اسفالت و آب و نون نگیر
صحبت از تاکسی نکن، از شرکت زاقدناو
گوشت و موشتو ول کن، عیب ارقام اعیون نگیر
راه بنده؟ شرکت زاتد آتوبوساش کمه
خوب برو پای پیاده، لپاتو وشگون نگیر
میوه تو میدون گرونه؟ خوب برو پای درخت
از صاحاب باغش بخر، از کاسب میدون نگیر
جاده ناصافه؟ بمن چه، یا به تو چه جان من
قر نزن، اخماتو واکن، شستو دندون نگیر
کاغذات دیر میرسه؟ باشه بهم، خونسرد باش
کار پست و تلگرافه، عیب از زندون نگیر
صبر کن جانا مگر هفت ماهه دنیا آمدی؟
کارها خوب میشه، اینجور چهرهٔ محزون نگیر
هی نشین اینجا و اونجا از گرونی دم بزن
بیجهت ایراد و عیب از مجری قانون نگیر

## کمیتهٔ تحقیق

در بودجه کل کشور که تا دو هفتهٔ دیگر به مجلس برده خواهد شد دویست میلیون تومان، به بودجهٔ وزارت آموزش و پرورش اضافه شده است.

بعقیدهٔ ما با این دویست میلیون تومان میتوان «یک کمیتهٔ تحقیق» تشکیل داد تا احتیاجات مدارس را از نظر معلم و نیمکت برای نشستن دانش آموزان تحقیق و بررسی کند! مسلماً وقتی احتیاجات مدارس معلوم شد با زیاد کردن شهریه خیلی راحت میشود آن احتیاجات را از بین برد!



نخست وزیر وارد ششمین سال صدارت خود شد
... خطاب به صدارت خانوم: (با آهنگ معروف)
«تا من ترا دارم، دیگر چه غم دارم؟
وتا تو شدی یارم، دیگر چه کم دارم؟»

***

## خودکشی در هتل‌ها

«در سمینار مدیریت مهمانخانه‌های کشور گفته شد که: خودکشی در هتل‌ها همه روزه شده است».

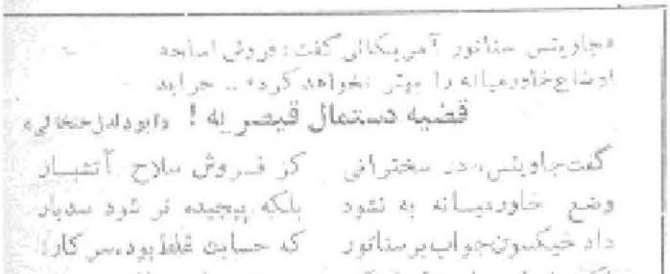
ما ضمن ابراز خوشحالی از این حقیقت کونی... تقاضا میکنیم در جلسات بعدی سمینار، ... نکته نیز روشن شود که در هتل‌ها «خودکشی‌ها» بیشتر ... چه طریق صورت میگیرد؟..

... از طریق خوردن غذای هتل‌ها یا از طریق دیدن ... صورت‌حساب‌ها؟.. «باستانی کار»

«جاویتس سناتور آمریکائی گفت: فروش اسلحه اوضاع خاورمیانه را بهتر نخواهد کرد» ـ جراید

## قضیه دستمال قیصریه!

| | |
|---|---|
| گفت جاویتس در سخنرانی | کز فروش سلاح آتشبار |
| وضع خاورمیانه به نشود | بلکه پیچیده تر شود صدبار |
| داد نیکسون جواب بر سناتور | که حسابت غلط بود، سر کار! |
| فکر خاورمیانه را ول کن | در تقلای لیره باش و دولار |
| دستمالی برای ما کافیست | به جهنم که سوخت، هر بازار |



«هویدا گفت: اهالی جنوب حاضر نبودند نیازمندیهای خود را بازگو کنند و ما به اصرار از آنان میپرسیدیم که چه چیز میخواهند» ـ جراید
کاکا ـ چرا نیازمندیها تونو نمیگین؟
اهالی جنوب ـ برو بابا، میخوان مارو دست بندازن و الا خودشون بهتر از ما میدونن ما چی میخوایم!

## معاینهٔ دقیق!

ـ راسته که میگن دکترها مریضهای بیچاره را «معاینه» نمیکنن بلکه «مشاهده» میکنن؟..

ـ والله مریضها را نمیدونم... ولی حق وزیرت را بدقت «معاینه» میکنن که خدای نکرده یکوقت کم و کسر نباشه!

## قرضهٔ اقساطی!

مطالعهٔ خبر مربوط به انتشار اوراق قرضهٔ «اقساطی» ما را بیاد داستان مردی انداخت که میخواست از بانکی پنجاه تومان قرض کند ولی طرف شروع کرد به قسم خوردن که وضع من خیلی خرابست و حالا که پیش تو هستم فقط بیست تومان پول دارم تا آخر برج!

مرد فکری کرد و گفت: اشکالی ندارد بیست تومن را بده سی تومن «طلب» من، آخر برج میام از ات میگیرم اگر هم نداشتی «قسطی» بهم بده!..




## شمارهٔ بهمن ماه مجلهٔ توفیق ماهانه

باخوشمزه‌ترین اشعار، شیرین‌ترین لطیفه‌ها، جالب‌ترین ...تون‌ها، با دو عکس برهنه از «آذر حکمت شعار» و «پوری ... ای» باانضمام یک عینک مجانی «مخصوص دیدن عکسهای سه بعدی»

... بهمن ماه ۱۳۴۸ - چهل و هشتمین سال توفیق - شماره ۴۵

# توفیق

من الله التوفیق وعلیه‌التکلان

تکشماره ۱۰ ریال

ارگان رسمی حزب خران

## «هویدا وارد ششمین سال نخست وزیری شد»

ــ آقا امیرعباس، نعکدون...حب نبات ومغز بادوم ! ــ آقاامیرعباس به‌فال من اعتقادنداره! اعتقادبه‌حرف دیگرونداره! ــ آقا امیرعباس به‌چشم شوخه، به‌دل گرمه، زبونچرب و نرمی داره ــ آقا امیرعباس قدش کوتاهه، آوازش بلنده .! ــ ماشالله، ماشالله زیرهفت پردهٔ زری، روی یه‌صندلی نشستی، ازچشات بدی دیدی‌که ازصندلیت ندیدی .

آقا امیرعباس ، دستتوبده ببینم !... فالت فاله، ششمین سال صدارتت امساله ــ سفره‌ت رنگینه ، گوشات سنگین ، دوستت خوشحاله،دشمنت غمگین ، میوه‌ای نداری با «چاپخونهٔ رنگین» . (توضیح‌اونکه توفیق تو چاپخونهٔ رنگین چاپ میشه!) ــ پنج ساله ازیه چیزیه خوشحالی، میگی ازش خوشت نمیاد ، ولی ته دلت براش غنج میزنه ، بادست‌پس میزنی، با پا پیش میکشی ــ علاقه داری حالا اگه شیره بود : شیره، نبود: ماست، نبود : توتون میمالی ! ــ چندنفر منتظرن که آش پشت پاتو بخورن‌ولی تو امیدواری آش پشت پای اونهاکه هیچی حلوا شونو هم بخوری ــ چند سال دیگه، هم صدارت میکنی اما انگارکه نکردی .

ــ همیشه شادی و سوار پیکان مرادی ــ میگی‌ازانتقاد خوشم میاد ، اما از ته دل نمیگی، اینوهم هیشکی نمیدونه جزخودم و خودت ــ تا بخوای دست و دلبازی، ولی از کیسهٔ خلیفه می‌بخشی ــ ۲۱۸ نفر دعاگو واسه خودت درست کردی، یه‌نونی توسفره‌شون گذاشتی که هرچی‌بخورن‌تموم‌نمیشه،میگن: جونمون‌بره،سرمون‌بره،ترک‌تو«آقا»رو نمیکنیم، جونم واسه‌ت بگه ... آقاکوچول قل‌قلی ــ هیکل‌گرد و قمبلی ــ کبکت میخونه قوقولی... دستتوبکش بصورتت بگو یا مرتضی علی .

